

بسم الله الرحمن الرحيم

## عنوان

رفتار و عمل – ارزشهای رفتاری

## چکیده

پس از ذکر بعضی ریشه های زیر بنائی عمل و رفتار، مفهوم عمده ای که در این بخش بایستی بطور اساسی مورد توجه قرار گیرد آشنائی با نظام ارزشی در مرحله رفتار و عمل است . در واقع همین اصل و نظام است که وجه تمایز رفتار خوب و بد ، زشت و زیبا، صحیح و غلط، ثواب و خطا، حق و باطل را شکل میدهد . یعنی نفس انسان، بعد از عبور از غربال تعقل و عقل، در واقع فرایندی را در راستای بروز نتیجه از مرحله اندیشه، در مرحله عمل و رفتار طی می نماید . که نهایتاً او را به سوی درجات و یا درکات پیش میبرد . حقیقت این فرایند همان تشخیص راه رشد و غی است که نهایتاً به عمل و رفتار خارجی انسان می انجامد . در این مقاله به بعضی از عوامل شکل گیری یک رفتار خوب و صحیح نسبت به یک عمل غلط و اشتباه اشاره میشود که بسط آن به مقالات وسیعی نیاز دارد .

## واژه های کلیدی

تقوی، توکل، اخلاص، دوستی، زیبایی

## هدف گرائی رفتاری

راه اساسی اش این است که هیچ چیزی در عالم بی هدف نیست همان طوری که هیچ چیزی در عالم بدون یا سبب فاعلی نیست شانس، اتفاق، بخت و مانند آن جزء خرافات و موهومات است شانس یعنی بدون مبدأ فاعلی بدون مبدأ غایی بدون نظم فاعلی و غایی، شیئی پیدا بشود بخت و اتفاق و شانس جزء خرافات است. عالم مطابق با نظم ریاضی خلق شده هر فعلی فاعلی دارد (یک) و به جایی هم ختم می شود منظمأً (دو) هر حرکتی، هدفی دارد چه اینکه هر متحرک هم هدفی دارد گاهی متحرک به هدف نمی رسد ولی حرکت الّا و لابد به هدف می رسد یعنی این حرکت، جهتی دارد گزاف و گتره نیست به جایی می رود آنجا هدف اوست این چنین نیست که این حرکت که شروع شده نسبتش به همه جهات علی السواء باشد پس ما یک غایةالحرکه داریم یک غایةالمتحرک،

این غایة‌الحرکه و غایت‌الفعل را ادیب می‌گوید لام عاقبت، آن غایت فاعل را هم ادیب هم حکیم هر دو می‌گویند لام غایت است و لام هدف است اینکه فرمود: ﴿فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا﴾ این غایت حرکت است یعنی این کار، پایانش دشمنی وجود مبارک موسی (علیه السلام) با آل فرعون است وقتی که وارد آن دستگاه می‌شود کفر و عناد و بت‌پرستی آنها را می‌بیند دشمن آنها خواهد شد پس پایان این کار چه اینکه از قبل هم ترسیم شده بود این بود که وجود مبارک موسای کلیم عدوّ شرک و بت‌پرستی و ظلم و امثال ذلک است پس غایت فعل سر جایش محفوظ است منتها آنها که این صندوقچه را گرفتند آگاه نبودند به عنوان ﴿قُرَّتْ عَيْنِي لِي وَلَكَ﴾ گرفتند آنها به مقصد نرسیدند غایت فاعل گاهی حاصل می‌شود و گاهی حاصل نمی‌شود اما غایت فعل همیشه حاصل است.

هدفداری همه افعال

مطلب دیگر آن است که فعل بدون غایت ممکن نیست البته بعضی از افعال است که هدف عقلانی ندارد چون هدف عقلی ندارد کار خیالی است این کار را نسبت به عقل می‌سنجیم می‌گوییم کاری است بی‌هدف و‌گرنه کار بی‌هدف محال است، علت غایی از علل چهارگانه است مثل علت فاعلی همان طوری که فعل بی‌فاعل محال است فعل بی‌غایت هم محال است منتها حالا این فعل اگر فعل عقلانی باشد غایت معقول دارد فعل خیالی خب غایت خیالی دارد دیگر، کسی که اهل بازی است نباید شما توقع داشته باشید که آثار عقلانیت بر آن بار باشد فعل خیالی، غایت خیالی دارد اینکه با تسبیح بازی می‌کند یا با محاسن بازی می‌کند همین است این «یلیق ان نذب عن أمر العبت [۵]» «همین طور است فعل بدون فاعل محال است غایت محال است منتها حالا این شخصی که با ریشش بازی می‌کند یا آن که با تسبیح بازی می‌کند یا آن که با خودکار دستش بازی می‌کند منشأ این فعل آن تخیل است از این کار لذت می‌برد این لذت خیالی باعث می‌شود که آن کار را انجام بدهد تا به آن تخیلش برسد لذت عادی همین طور است چون برابر عادت عمل می‌کند به مقصد می‌رسد و‌گرنه فعل بدون هدف صادر نمی‌شود مثل فعل بی‌فاعل. بنابراین اگر می‌گویند این فعل، هدفمند نیست یعنی هدف عقلانی ندارد نه اینکه فعل، هدف ندارد چون منشأ فعلش هم تخیل است دیگر عادت است دیگر، دیگر برهان که نیست این شخص برابر آیات و روایات که حرکت نکرده که با محاسنش بازی کند یا با تسبیح دستش بازی کند این در اثر آن لذت خیالی شروع کرده به لعب با لِحیه یا لعب با تسبیح لذت خیالی هم می‌برد. بنابراین همیشه لام برای غایت است یا غایت فعل است یا غایت فاعل منتها افراد گاهی آن مقصد اصلی را می‌دانند گاهی مقصد اصلی را نمی‌دانند.

عدم تنافی آیات بیان کننده هدف آفرینش

در سوره مبارکه «ذاریات» فرمود ما انسان‌ها را برای عبادت خلق کردیم ﴿مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ [۶] این کار ماست ما این کار را کردیم چون خواستیم با اختیار، اینها بهشت بروند اینها را خلق کردیم راهنمایی هم کردیم اما راهی که اینها طی کردند به جهنم ختم می‌شود لذا فرمود: ﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ﴾ [۷] ما خیلی‌ها را برای جهنم خلق کردیم خب هرگز خدا غرض اولی‌اش این نبود که کسی را برای جهنم خلق کند اینکه فرمود: ﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ﴾، ﴿ذَرَأْنَا﴾ یعنی «خَلَقْنَا»

ما خیلی‌ها را برای جهنم خلق کردیم با اینکه هرگز خدا کسی را برای جهنم خلق نکرد خدا همه را ﴿لِيَعْبُدُونَ﴾ خلق کرد هم غرض علمی را در پایان سوره مبارکه طلاق فرمود، فرمود ما شما را خلق کردیم برای اینکه دانشمند بشوید ﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا﴾ [۸] ما اصلاً شما را برای اینکه عالم بشوید خلق کردیم این مربوط به معرفت و علم، آن بخش علمی را هم در سوره مبارکه «ذاریات» بیان کرده که فرمود: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونَ﴾ دیگر نیازی نیست که ما بگوییم ﴿لِيَعْبُدُونَ﴾ یعنی «لِيعْرِفُونَ»، ﴿لِيَعْبُدُونَ﴾ یعنی ﴿لِيَعْبُدُونَ﴾ عمل عبادی را این آیه، عمل علمی و معرفتی را آن آیه سوره طلاق مشخص کرده فرمود ما شما را برای عالم شدن شما را برای عابد شدن خلق کردیم. اگر غرض الهی باشد این است اما شما مطابق خیالتان به طرف جهنم می‌روید ﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا﴾ [۹] ما گفتیم برای علم خلق کردیم اینها به دنبال علم نرفتند، گفتیم برای عبادت خلق کردیم به دنبال عبادت نرفتند پس این لام ﴿لِجَهَنَّمَ﴾ درست است که لام عاقبت است مطابق حرف‌هایی که در کتاب‌های نحوی است اما یک راه علمی ندارد فعل، هدف دارد این فعل شما به جهنم ختم می‌شود این کار سر از جهنم در می‌آورد پایان این کار جهنم است اینجا هم فرمود: ﴿فَأَلْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا﴾ پایان این کار، مبارزه موسای کلیم (سلام الله علیه) است حالا آنها چون نمی‌دانند، خیال می‌کنند این برای آنها قره العین می‌شود. قسمت ۸/قصص

الآن کسانی که در روستاها زندگی می‌کنند عادی است می‌بینید این دامداری این کشاورزی این درو کردن الآن هم شما می‌بینید رسانه‌ها دارند نشان می‌دهند هیزمبری در روستاها این کار را می‌کنند این کار عادی است اینکه ما آمدیم تمام این رسانه‌های ما شده نشان دادن این بازی این جوان‌ها را از روستاها آوردیم اینها یا سیگار فروش‌اند یا واکسی‌اند بازی در درجه پنجم و ششم زندگی است مگر ما چقدر ورزش می‌خواهیم برای تأمین سلامت، روزی یک ساعت ورزش کردن چیز بسیار خوبی است پیاده‌روی چیز بسیار خوبی است. پرسش...:

پاسخ: خب دیگر درست نیست این، دنیا را دیگران دارند می‌گردانند ما باید یک پیام جهانی داشته باشیم حرف جهانی داشته باشیم.

نزهت ائمه هدی (علیهم السلام) از لهو و لعب

از وجود مبارک امام صادق (صلوات الله و سلامه علیه) سؤال کردند بعد از شما چه کسی به مقام امامت می‌رسد؟ فرمود: «لَا يَلَهُوُ وَ لَا يَلْعَبُ» نفرمود کسی که علم غیب دارد آن را به خواص می‌فرمودند کسی بعد از ماست نام مبارکش چیست علم غیب دارد وارث انبیاست جعفر جامع نزد اوست اینها را به خواص می‌فرمودند. فرمود: «لَا يَلَهُوُ وَ لَا يَلْعَبُ» کسی که اهل بازی و بازیگری نیست طولی نکشید که وجود مبارک امام کاظم (سلام الله علیه) کودک چند ساله‌ای بود بره‌ای هم حضرت برایش تهیه کرده بود این با این بره وارد شد به این بره گفت « اسْجُدِي لِرَبِّكِ » فوراً امام صادق (سلام الله علیه) این کودک را در بغل گرفت فرمود: «بِأَبِي وَ أُمِّي مَنْ لَا يَلَهُوُ وَ لَا يَلْعَبُ [۱۹]» به آن فرد فرمود اینها امام‌اند بازی حدی دارد دیگر.

بیانی لطیف در توصیف منحرفان و تبهکاران

چقدر این کتاب شیرین است فرمود یک عده ﴿اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا﴾ [۲۰] بعضی دین را بازی قرار دادند مثل همین وضعی که شما گاهی می بینید با حیَل شرعی آبروی نظام را می برند دین را بازیچه قرار دادند ﴿اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا﴾ این یک معنا، گروه دیگری بازی را دین قرار دادند ﴿اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا﴾ یعنی «اتخذوا اللهو دینا أو اتخذوا الدين لهوا» آن که با بازیگری و با ریش گذاشتن و با مقدس‌نمایی آبروی نظام را می برد با اختلاس سه هزاری، دین را نظام را به بازی گرفته آن که وارد مسائل سیاسی نیست اما به بازی، بیش از نماز و روزه اهمیت می دهد این بازی را دین خود قرار داده ﴿اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا﴾ برای گروه اول، یا «اتخذوا اللهو و اللعب دینا» برای گروه دوم، بازی چیز خوبی است ورزش چیز خوبی است روزی یک ساعت اما نه این طوری که دنیا به آن سمت رفته و ایران را دارد می گرداند ایران یک حرف جهانی دارد حرف الهی دارد پیام تازه دارد این پیام تازه را باید به گوش جهانیان رساند.

تجلی عناصر محوری مدیریت اسلامی در بیان قرآن و روایات

به هر تقدیر فرمود اگر چوپانی است این دو عنصر را باید داشته باشد وزارت است این دو عنصر را باید داشته باشد شرح مبسوطش آن عهدنامه وجود مبارک حضرت امیر است که تفسیر این آیات است از این شفاف‌تر از این روشن‌تر از این بیان واضح‌تر که مسئول در نظام اسلامی باید درایت تام و مدیریت خوب داشته باشد از یک سو، پاک بودن از سوی دیگر این دو شرط است حالا آنها که جزء شرایط عامه است که انسان چه مسئول باشد چه مسئول نباشد باید اهل نماز و روزه باشد چه زن چه مرد، چه پیرمرد چه جوان آنها که جزء شرایط عامه است.

پس اگر وزارت است شرطش این است اگر دامداری و چوپانی است شرطش این است و بینهما هم مراتب اگر گفتند نظام اسلامی، مدیریت اسلامی، مدیریت قرآنی یعنی این عملش منتها دشوار است. قسمت ۹/ قصص

### سر لغزش عملی انسان در عین علم و آگاهی

غیر از معصومین و غیر از اوحدی از افراد عادل، تفرعنی در درون ما هست یعنی ما چیزی را می دانیم که گناه است ولی می کنیم حالا از غیبت و تهمت و اینها شروع کرده تا نگاه به نامحرم با اینکه می دانیم مسئله زیرمیزی و رومیزی پوست زندگی آدم را می کند اینکه قرآن فرمود رشوه سُحت است [۱۴] به چه چیزی می گویند سُحت این نهالی که تازه کاشتند این پوستش را اگر یک گوسفند، یک بز بکند خب این خشک می شود فرمود پوستتان را می کند بی آبرو می کند خشک می کند خب همه ما این را فهمیدیم معتقد هم هستیم اما وقتی رومیزی و زیرمیزی شد دستمان دراز است سُحت کارش پوست کنی است ولی خب معذک دست ما به طرف حرام دراز است چرا؟ این را اگر ما هر روز بگوییم باز جا دارد چون هم محلّ ابتلای علمی ماست هم محلّ ابتلای عملی ماست هر روز اگر هم این بحث بشود جا دارد سرش این است که آنکه می فهمد یک چیز است آنکه تصمیم می گیرد و انجام می دهد و اجرا می کند چیز دیگر است بعضی‌ها چشم و گوششان سالم و دست و پایشان سالم

اینها کسانی‌اند که وقتی مار و عقرب را دیدند خب فرار می‌کنند چون دستش باز است پایش فلج نیست یک گروه دیگر هستند که چشم و گوششان سالم است مار را می‌بینند عقرب را می‌بینند اما دستشان بسته است پایشان فلج است خب این چطور فرار بکند اگر این نیش خورد مرتب به او اعتراض بکنند مگر مار را ندیدی مگر عقرب را ندیدی به این اشکال‌کننده نقد وارد است آخر مگر چشم فرار می‌کند مگر گوش فرار می‌کند دست و پا فرار می‌کند که فلج است مرتب شما آیه و روایت بخوان به او بگویی مگر نمی‌دانستی مگر ندیدی تو که این آیه را خودت سخنرانی کردی خب مگر عقل نظری مشکل را حل می‌کند مگر سواد مشکل را حل می‌کند مگر فهمیدن مشکل را حل می‌کند مگر جزم مشکل را حل می‌کند جزم یک متولّی دارد به نام عقل نظری کار به دست اراده و عزم و نیت است این فلج است حضرت امیر فرمود: «**كَمْ مِنْ عَقْلٍ أُسِيرٍ تَحْتَ هَوَى أَمِيرٍ**» در جبهه جهاد او با سواد ما کار ندارد این سواد در مملکت فراوان است که چه چیزی واجب است چه چیزی حرام است اینها که همه هم می‌دانیم آن مشکلات و دقایق است که خواص می‌دانند اینکه مملکت را آباد می‌کند همه ما می‌دانیم پس مشکل علمی نداریم همین رساله عملیه عمل بشود ایران می‌شود بهشت مشکل عملی داریم یعنی وقتی می‌خواهیم تصمیم بگیریم اراده کنیم نیت کنیم طبق بیان نورانی حضرت امیر «**كَمْ مِنْ عَقْلٍ أُسِيرٍ تَحْتَ هَوَى أَمِيرٍ**» [۱۵] «خب آن نیرویی که اهل عزم و اراده و نیت است فلج است آن را به بند کشیدند اگر آن را به بند کشیده باشند شما مرتب آیه بخوان فایده ندارد اگر پای کسی فلج باشد دستش بسته باشد مرتب تلسکوپ بده، میکروسکوپ بده، دوربین بده، عینک بده او در دیدن مار و عقرب مشکلی ندارد خیلی هم خوب می‌بیند اما پا باید فرار کند که فلج است ما مشکل عملی داریم وجود مبارک موسای کلیم فرمود تو که صد درصد برایت روشن شده قرآن می‌فرماید: **﴿وَجَحَدُوا بِهَا﴾** اما **﴿وَأَسْتَيْقَنَتَهَا أَنْفُسُهُمْ﴾** [۱۶] مستیقن یعنی کسی که صد درصد یقین دارد

تمرد عملی فرعون در عین علم به ربوبیت الهی

وجود مبارک موسای کلیم فرمود من آیات بین و شفاف آوردم آفتابی، تردیدی برایت نمانده خب چرا نمی‌پذیری؟! فرمود: **﴿وَجَحَدُوا بِهَا﴾** اما **﴿وَأَسْتَيْقَنَتَهَا أَنْفُسُهُمْ﴾** یعنی آن بخش اندیشه‌شان صد درصد می‌داند بخش انگیزه‌شان صد درصد فلج است اعتراض وجود مبارک موسای کلیم آن است که فرعون برای تو هیچ تردیدی نمانده **﴿لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ﴾** او مشکل علمی دارد استدلال وجود مبارک موسای کلیم این بود که شما هیچ مشکل علمی ندارید هیچ بهانه‌ای ندارید من معجزه‌ام پیچیده نیست در قرآن کریم چند جا از معجزات وجود مبارک موسای کلیم به عنوان آیات بین یاد کرد [۱۷].

غفلت عملی، نقصان غالب انسانها

پرسش...:

پاسخ: بله، اما علمی که با عمل همراه باشد نگاه کنید هر جا علم است کنارش یک عمل صالح مطرح است وگرنه در بیانات نورانی حضرت امیر هست که «**رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ**» [۱۸] «فرمود این عالم است و گشته

جهل است بعد هم حضرت در روایت دیگر فرمود: «لَا تَجْعَلُوا عِلْمَكُمْ جَهْلًا وَ يَقِينَكُمْ شَكًّا إِذَا عَلِمْتُمْ فَأَعْمَلُوا وَإِذَا تَيَقَّنْتُمْ فَأَقْدِمُوا» [۱۹] «این را به ماها گفته، غرض این است که ما شبانه‌روز باید مراقب باشیم اینها تمرین می‌خواهد بعد آدم راحت می‌شود این طور نیست که سخت باشد خیلی به راحتی انسان چیزی را که عالم شده عمل می‌کند آن وقت ﴿وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ﴾ [۲۰]. پرسش...:

پاسخ: مشکل علمی که با درس و بحث حل است ما مشکل علمی نداریم از ما کسی نخواست شما حالا شبیه ابن کمونه را حل کنی یا اصالة‌الوجود را حل کنی آن برای خواص است الآن همین رساله عملیه اگر عمل بشود ایران می‌شود بهشت ما نه بیراهه برویم نه راه کسی را ببندیم همین! حالا آنها خیال می‌کنند مسئله تحریم راه‌گشاست به خدا قسم اشتباه می‌کنند مگر روزی به دست اینهاست؟! ﴿لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [۲۱] فرمود: ﴿يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ [۲۲] فرعون همین است این قصص قرآنی «حی‌لا یموت» حرف روز است آنها هم اگر می‌گویند عقلی یعنی حس و تجربه، اگر می‌گویند حرف ما باید باشد یعنی ادعای الوهیت دارند ممکن است کسی داعیه ترسا و مسیحیت داشته باشد اما مسیحیت است که فقط در ذهن است و بیرون از زندگی این را که وجود مبارک مسیح(سلام الله علیه) نیاورد. لزوم مراقبت عملی در پرتو فرامین دین پرسش...:

پاسخ: خب همین تمرین عملی است همین عبادت‌ها، همین دعاها، همین نیایش‌ها که هر روز به ما گفتند مواظب باشید مراقب باشید «حاسبوا أنفسکم» [۲۳] «مراقب باشید یعنی رقبه بکشید گردن بکشید ببینید که دارید خلاف می‌کنید یا نمی‌کنید اینکه به ما گفتند هر کاری می‌کنید «بسم الله الرحمن الرحيم» بگوئید البته «بسم الله الرحمن الرحيم» گفتن ثواب دارد ولی این یک قرنطینه است یعنی هر کاری که می‌کنید باید بتوانید بگوئید خدایا به نام تو این قرنطینه است خب کارهای حرام و مکروه را که نمی‌شود گفت خدایا به نام تو، این کار یا مستحب است یا واجب مگر به ما نگفتند هر کاری می‌کنید بگوئید «بسم الله الرحمن الرحيم» کفش می‌خواهی بپوشی بگو «بسم الله الرحمن الرحيم» بین پا در کفش خودت می‌کنی یا پا در کفش دیگری! مگر می‌شود انسان مکروه را یا حرام را بگوید خدایا به نام تو؟! غرض این است که آن تفرعنی که در فرعون بود در بسیاری از ماها - معاذ الله - ممکن است خودش را نشان بدهد. قسمت ۱۵ / قصص

### تأثیر محیط و تلاش

این طور نیست که اگر کسی بین خود و بین خدای خود را اصلاح بکند وضع مالی او خوب می‌شود، چنین وعده‌ای را دین نداده است؛ اما اگر کسی تلاش و کوشش بکند، برابر تلاش و کوشش خود بهره صحیحی می‌برد. عمده آن است که فرمود تلاش و کوششتان از یادتان نرود ﴿فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا﴾ [۷] ﴿فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ﴾ [۸] تنبلی و بیکاری و شمّ اقتصاد نداشتن و کارها را به دست دیگری رها کردن و توکل نابجا داشتن، این با ﴿فَامْشُوا فِي

مَنَّاكِبَهَا» و ﴿فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ﴾ سازگار نیست! فرمود روی دوش زمین سوار بشوید: ﴿فَامْشُوا فِي

مَنَّاكِبَهَا»؛ مَنكَب یعنی شانه؛ روی دوش زمین حرکت کنید، روی کوهها و تپهها حرکت کنید این معدن‌ها را

استخراج کنید! انسان بنشیند و بگوید ذات اقدس الهی روزی مرا تأمین می‌کند، این بین خود و بین خدای خود را

اصلاح نکرده است! فرمود ما این چیزها را به شما یاد دادیم که شما این امور را فراهم بکنید ﴿فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ

الرِّزْقَ﴾! رایگان بنشینید و درس اقتصاد نخوانید و از دل زمین بی‌خبر باشید، این دستور خدا نیست.

فرمود: ﴿فَامْشُوا فِي مَنَّاكِبَهَا﴾ مَنكَب یعنی دوش؛ اگر کسی بخواهد روی دوش اسب سوار بشود زحمت و تلاش و

کوشش می‌خواهد! فرمود روی دوش زمین حرکت کنید، این معدن‌ها را شناسایی کنید، دریاورید و استخراج

کنید تا زندگی شما تأمین شود. همان طوری که در بحث‌های نظامی فرمود: ﴿وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَأَنْتَصَرَ

مِنْهُمْ﴾، «انْتَصَرَ» یعنی «انتقم»؛ فرمود اگر ذات اقدس الهی می‌خواست نیازی به شما نبود و از کفار انتقام

می‌گرفت؛ اما ﴿سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ﴾ [۹] یا ﴿دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ﴾ همه این کارها بود که خدا انجام

داده است، فرمود: ﴿وَلَكِنْ لِيَبْلُوَا بَعْضَكُمْ بَعْضًا﴾ شما را می‌آزماید که به کمال خودتان برسید، این در مسائل

نظامی و جهاد بود.

در مسائل اقتصادی هم فرمود که شما همین‌طور بنشینید و بگویید «اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا!» در بحث‌های روایی می‌فرماید

یکی از گروه‌هایی که دعای آنها مستجاب نیست، طبقه‌ای است که کم‌کار یا بیکار می‌باشد؛ درس اقتصاد

نمی‌خواند، زمین را نمی‌شناسد، دل زمین را نمی‌شناسد، کیفیت استخراج برکات زمین را یاد نمی‌گیرد، دعای این

طبقه مستجاب نیست! فرمود که شما تا دوش زمین سوار نشوید و از دل زمین خبر نداشته باشید و این معدن‌ها

را در نیاورید گرفتار فقر هستید! ﴿فَامْشُوا فِي مَنَّاكِبَهَا﴾ و ﴿فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ﴾، آن وقت ما دلمان می‌خواهد با

دعا مسئله حلّ بشود؛ البته گاهی با دعای ولی‌ای از اولیای الهی، مثل اینکه با خواندن یک حمد بیماری را شفا

می‌دهد، آن برای اولیای الهی است و مستجاب الدعوه‌ها و مانند اینهاست؛ آن راه باز است؛ اما رفتن آن راه سخت

است. اما در راه‌های عادی و ﴿عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ﴾، وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) در جریان نخل‌های

اطراف مدینه بارها و بارها کندوکاو کردند - چون آنجا منطقه کم‌آبی است - تا آب بجوشد؛ باغبان حضرت

می‌گوید روزی وجود مبارک حضرت امیر آمد و کلنگ را - مِعْوَل - از ما گرفت و مثل گذشته‌ها به سراغ کندوکاو رفت، چند بار کندوکاو کرد که از چاه آبی دریابد، امروز تلاش و کوشش کردند سنگی در بین راه بود که آن سنگ را گرفتند، وقتی سنگ گرفته شد آب از چشمه جوشان بالا آمد، همین که آب از این چشمه - واقع در مدینه - بیرون آمد، هم‌زمان وجود مبارک حضرت صیغهٔ وقف را خواندند فرمود: «أَشْهَدُ اللَّهَ أَنَّهَا صَدَقَةٌ» [۱۰] اگر بنا بر این بود که با دعا وبا استجابت حلّ بشود که وجود مبارک حضرت امیر آن همه تلاش و کوشش را برای باغداری و کشاورزی انجام نمی‌داد! نظام عالم بر تلاش و کوشش است، هم در مسئله جنگ فرمود: ﴿وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَأَنْتَصَرَ مِنْهُمْ﴾ و هم در مسائل اقتصاد فرمود شما مادامی که از دل کوه خبر ندارید باید گرسنه بمانید! باید بدانید دل این کوه چه خبر است؛ یا نفت و گاز است یا معادن دیگر است، اگر از دل کوه با فهم اقتصادی آگاه نشدید فقر برای شما یقینی است؛ این «ضَرَبَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ كَذَا وَ كَذَا» این است، غرض این است که نظام عالم براساس تلاش و کوشش و پیگیری مداوم است. پرسش: از این قسمت که فرمود: ﴿حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا﴾، آیا می‌شود نتیجه گرفت جنگی اگر اتفاق افتاد تا آن وقتی که به پایان نرسید؟ پاسخ: آن هم هست! یک وقت است که قصد جنگ دارند؛ اما یک وقت است که ﴿فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ﴾ [۱۱] در سوره مبارکه «توبه» که در اواخر عمر حضرت نازل شد و تقریباً نظر نهایی حکومت اسلامی درباره جنگ و صلح است، فرمود مادامی که کاری با شما ندارند شما هم کاری نداشته باشید ﴿فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ﴾، مادامی که کاری با شما ندارند! ولی شما همیشه در حالت آماده‌باش باشید که مبادا یک وقت فریب بخورید و بیگانه به کشور شما حمله کند، این وظیفه شبانه‌روزی هر مسلمان است که مرزبانی کند! اما هیچ وقت شما به کسی حمله نکنید ﴿فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ﴾. اما حذر بودن ﴿حَذُوا حِذْرَكُمْ﴾ [۱۲] هوشمند بودن، از نفوذ منزّه بودن و نفوذی را راه ندادن این دستور رسمی است! فرمود هوش خود را از دست ندهید، فرمود: ﴿حَذُوا حِذْرَكُمْ﴾، این ﴿حَذُوا حِذْرَكُمْ﴾ یعنی هوشتان همیشه در دستتان باشد! این‌جا که فرمود: ﴿وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَأَنْتَصَرَ مِنْهُمْ﴾ به مسئله شهادت و رحلت شهیدانه عده‌ای می‌رسد، بعد فرمود همان‌طوری که دنیا نظامی دارد، رهبری دارد، زندگی دارد، یک رفاه و گزارشی دارد، مشابه همین صحنه یا غنی‌تر و قوی‌تر برای شهدا بعد از مرگ است. ما در دنیا «بال» و شأن مردان



الهی را اصلاح می‌کنیم که فرمود: ﴿وَأَصْلِحْ بِاللَّهِ﴾؛ [۱۳] اما ﴿وَالَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ اینها یک زندگی اجتماعی دارند، اینها نزد ما زنده‌اند، نزد ما روزی دارند و تنها مشغول بهره‌برداری نیستند؛ اینها همان طوری که در دنیا به فکر دیگران بودند، الآن هم مرتب به فکر دیگران هستند، ما باید شأن اینها را اصلاح کنیم؛ آن فعل ماضی که در آیه دو هست ﴿وَأَصْلِحْ بِاللَّهِ﴾ یعنی «شانهم» که مربوط به مسائل دنیاست؛ اما این فعل مضارع که در بخش‌های بعدی می‌آید - آیه چهارم همین سوره مبارکه که مربوط به شهادت است - فرمود: ﴿وَالَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾؛ اینها که در راه خدا شربت شهادت نوشیدند، هیچ عملی از اعمال اینها گم نمی‌شود و همه اعمال اینها محفوظ است! هر کار خیری که کردند و هر قدمی که برداشتند! در بخش‌های پایانی سوره مبارکه «توبه» فرمود: ﴿وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً﴾؛ [۱۴] یک بند کفشی، یک بند پوتینی، یک مجاهدی یک سربازی به سرباز دیگر کمک کرد در نامه عمل او محفوظ است! ﴿وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً﴾؛ یک تکه نانی را کسی به دیگری داد یا یک شربت آبی را به او داد ﴿وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا﴾؛ هیچ قدمی بر نمی‌دارند در میدان شلمچه یا غیر شلمچه، مگر اینکه همه آنها را ما می‌نویسیم و نزد ما ثبت است! ﴿وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا﴾؛ هیچ دشمنی را نمی‌ترسانند، مگر اینکه این در نامه عملشان ثبت است؛ هیچ دوستی را خوشحال نمی‌کنند، مگر اینکه در نامه عملشان ثبت است. این تثبیت اعمال ریز و درشت در بخش‌های پایانی سوره مبارکه «توبه» هست، این جا می‌فرماید همه اعمال این شهدا محفوظ است، این یک؛ بعد ﴿سَيَهْدِيهِمْ﴾، اینها زنده‌اند! یک شخص واحد که نیستند، اینها سازماندهی می‌خواهند؛ هم اعمال اینها را حساب شده به آنها می‌دهیم، هم راهی را که اینها در برزخ باید طی کنند به اینها نشان می‌دهیم، هم راهی که از برزخ به بهشت می‌رسند را به آنها نشان می‌دهیم، هم مقصد را به ایشان نشان می‌دهیم و هم مقصود را در مقصد به ایشان نشان می‌دهیم! همه اینها هدایت است، هدایت‌هایی که مربوط به برزخ و «ساهره» قیامت است، در طریق بهشت است و در خود بهشت است! هدایت این پنج - شش مرحله را ما به عهده داریم و ﴿سَيَهْدِيهِمْ وَيَصْلِحْ بِاللَّهِ﴾؛ شأن اینها را اصلاح می‌کنیم. مهم‌ترین شأنی که شهید دارد، این است که این منتظر است ببیند که همراهان او در کجا هستند؟! مستحضرید که دیگران هم البته به اعمال خیرشان می‌رسند؛ اما آن طوری که برای مجاهدان و مهاجران

و شهدا قرآن کریم برنامه‌ریزی کرده، به صورت مبسوط برای دیگران چنین برنامه‌ریزی نکرده است. شهید وقتی وارد آن صحنه شد، قرآن کریم فرمود: ﴿لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا﴾، [۱۵] یک؛ ﴿لَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ﴾، [۱۶] دو؛ اینها زنده‌اند، خوشحال هستند و روزی می‌خورند؛ اما اینها بخشی از کارهای شهداست! اینها کار رسمی دارند، رسمی یعنی ﴿يَسْتَبْشِرُونَ﴾، [۱۷] ﴿يَسْتَبْشِرُونَ﴾ فعل مضارع مفید استمرار است، مرتب با ذات اقدس الهی و مأموران الهی در ارتباط هستند و می‌گویند گوشی دست ما باشد! اینها که راهیان راه ما بودند الآن کجا هستند؟ ﴿يَسْتَبْشِرُونَ﴾؛ یعنی به ما بشارت بدهید، ما آمدیم این‌جا که عده‌ای به دنبال ما راه بیفتند، ما که نیامدیم این‌جا استراحت کنیم! مژده بدهید اینهایی که به دنبال راه افتادند الآن در چه حالتی هستند؟! اینها هرگز به فکر آنهایی که در خانه‌هایشان پارک کردند نیستند! به فکر «قاعدین» نیستند! به فکر «قائمین» هستند، به فکر راهیان راه شهادت می‌باشند، به این فکر هستند که خدایا! یک عده با ما کاری نداشتند و ما هم با آنها کاری نداریم، هر چه که هستند! اما یک عده با ما بودند، از اینهایی که با آنها بودند تعبیر قرآن این است که ﴿الَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾، [۱۸] این ﴿الَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾ عدم ملکه است؛ مثلاً کسی که اصلاً وارد حوزه نشده، نمی‌گویند این مجتهد نشد؛ اما به کسی که وارد حوزه شده و سالیان متمادی درس می‌خواند، می‌گویند هنوز مجتهد نشد؛ یعنی خیلی تلاش و کوشش کرده، ولی ممکن است در آینده به مقصد برسد. این ﴿الَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾ عدم ملکه است، شما ببینید اگر کسی از تهران حرکت نکرده و اتومبیل او در پارکینگ پارک است، برخی‌ها با این آقا همسفر بودند، منتها وسیله آنها گند بود که در راه رشدی نکردند و توقف داشتند و به مقصد نرسیدند، آنهایی که هنوز حرکت نکردند از آنها تعبیر نمی‌شود به اینکه هنوز نرسیدند، می‌گویند هنوز راه نیفتادند؛ اما اینها راه افتادند و در راه هستند، به اینها می‌گویند: ﴿الَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾ این عدم ملکه است! ﴿الَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾ یعنی اینها در راه هستند و هنوز نرسیدند، شهدا با اینها کار دارند! مرتب به خدا می‌گویند خدایا! مژده بده اینها در کجا هستند؟ چقدر مانده به ما برسند؟ چقدر مانده به مقصد برسند؟ این ﴿الَّذِينَ﴾، ﴿الَّذِينَ﴾، ﴿الَّذِينَ﴾ کار آنهاست! پس معلوم می‌شود که آنها بیکار نیستند؛ فعل مضارع هم هست، مفید استمرار هم هست، دائماً هم شهدا سؤال می‌کنند که هم‌زمان ما کجا هستیم؟ آنها که در خط فکری ما هستند، در راه انقلاب هستند، در راه امام هستند و

در راه شهدا هستند اینها کجا هستند؟ به ما بشارت بده! یعنی توفیق بده که اینها این راه را به خوبی ادامه بدهند و ما با هم برسیم ﴿وَيَسْتَبِشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾ با دیگران کاری ندارند! یک گروهی هستند، برنامه‌ای دارند و حیاتی دارند باید بعضی از آنها را خدا اصلاح کند! بنابراین با مرده‌های دیگر فرق می‌کنند، مرده‌های دیگر مرده‌اند و در کارهای خودشان هستند؛ البته هر کسی نعمتی دارد و در همان نعمت خاص خودش است.

همان‌طوری که در دنیا به فکر دیگری نبود، آن‌جا هم هست به فکر دیگری نیست و به فکر خودش است؛ آدم خوبی بود - إن شاء الله - اهل صلاح و فلاح است! اما این که شهید بود به فکر دیگران بود، چون به فکر دیگران بود الان مرتب از خدا سؤال می‌کند و توفیق طلب می‌کند که خدا یا! اینها را توفیق بده، تأییدشان کن که زودتر راه بیفتند و مشکل آنها را حل بکن که به ما برسند. به ما برسند نه یعنی شهید بشوند! گاهی ممکن است کسی

شهید بشود و گاهی هم ممکن است که بالاتر از شهید! چون شهادت اوج مقام انسانیت نیست، اوج مقام انسانیت آن است که انسان بتواند کل نظام دین را حفظ بکند. می‌بینید مبارک حضرت امیر شهید هم شد، جنگ خیبر را هم او فتح کرد؛ ولی درباره شهادت حضرت امیر که نیامده «شَهَادَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ كَذَا وَ كَذَا تَعْدِلُ»، این «لَضَرْبَةُ عَلِيٍّ لِعَمْرٍو يَوْمَ الْخُنْدَقِ تَعْدِلُ عِبَادَةَ الثَّقَلَيْنِ» [۱۹] این است! پس گاهی انسان فاتح است، ثواب یک سردار فاتح به

مراتب بیش از شهداست! ثواب آن جنگ خندق حضرت امیر از شهادت او هم بالاتر است، برای اینکه اگر - خدای ناکرده - در آن جنگ اسلام رفته بود و کفر بود دیگر علی و اولاد علی نمی‌ماند! شهادتی نمی‌بود! قدری نمی‌بود!

ماه مبارک رضانی نبود! آن «بَرَزَ الْإِيمَانَ كُلَّهُ إِلَى الشِّرْكِ كُلِّهِ»، [۲۰] آن بود! اینکه فرمود: «لَضَرْبَةُ عَلِيٍّ لِعَمْرٍو يَوْمَ الْخُنْدَقِ تَعْدِلُ عِبَادَةَ الثَّقَلَيْنِ»، به این علت است! اگر - خدای ناکرده - آن روز در جریان جنگ خندق حضرت امیر

نرفته بود و آن کار را نکرده بود، چیزی از اسلام باقی نمانده بود! مدینه بود و تحت غارت مشرکان، اصل اسلام رفته بود و چون اصل اسلام ماند در مجموعه او شهادت حضرت امیر است، شهادت کربلا هست، شهادت ائمه دیگر

هست و مانند آن، اینها همه زیر مجموعه آن شمشیر هستند؛ لذا فرمود: «لَضَرْبَةُ عَلِيٍّ لِعَمْرٍو يَوْمَ الْخُنْدَقِ تَعْدِلُ

عِبَادَةَ الثَّقَلَيْنِ». گاهی ممکن است انسان پیروز بشود و ثواب پیروزی او از شهادت شهید بالاتر باشد، ما که

نمی‌دانیم! این است که آدم باید از ذات اقدس الهی خیر بخواهد! این عزیزانی که می‌گویند ما شهید بشویم، گاهی

به اینها عرض می‌شود که شما بگویید خدایا! آن عالی‌ترین درجه را به ما بده! هر چه هست! گاهی انسان شهید می‌شود؛ البته ثواب آن مشخص است؛ گاهی فاتح می‌شود و دین را از هر خطری حفظ می‌کند، یقیناً آن پیروزی بالاتر از این شهادت است! فرمود این شهدا کار دارند - حالا در جمع اینها فاتحانی هم هستند - فرمود ما همه کارهایشان را اصلاح می‌کنیم! پس این ﴿يُصْلِحُ﴾ که فعل مضارع است و بعد از شهادت اینهاست یک امر است که مربوط به آخرت است و آن ﴿أَصْلَحَ﴾ ای که در آیه دوم هست مربوط به دنیاست و شهدا هم برنامه‌های رسمی و سنگین روزانه دارند، بیش از آن مقداری که ما عرض ادب می‌کنیم نسبت به آنها، آنها به فکر ما هستند، این حق شهید است! پرسش: «فَوْقَ كُلِّ ذِي بَرٍّ» [۲۱] چه می‌شود؟ پاسخ: این نسبی است، نه نفسی! اما این برّ باید باشد یا نه؟ «فَوْقَ كُلِّ ذِي بَرٍّ» تا اینکه انسان شهید بشود که «يَنْظُرُ إِلَىٰ وَجْهِ اللَّهِ»، [۲۲] اما اصل دین باید باشد تا مسئله توحید و «نظرِ اِلی وجهِ الله» باید باشد؟! اگر - خدای ناکرده - در جریان خندق اصل دین نمانده بود، دیگر «فَوْقَ كُلِّ ذِي بَرٍّ» ما نداشتیم! «يَنْظُرُ إِلَىٰ وَجْهِ اللَّهِ» ما نداشتیم! اگر اصل دین باشد، بله درجات و مراتبی هست، در این درجات و مراتب «فَوْقَ كُلِّ ذِي بَرٍّ» هست، حتی اینکه «يَنْظُرُ إِلَىٰ وَجْهِ اللَّهِ» که کار شهید است؛ اما در محدوده و در زیر خیمه دین! مرحوم کاشف الغطاء را خدا غریق رحمت کند! در آن کتاب بزرگ فقهی خود دارد که به هر حال نماز ستون دین است؛ اما ستون یک خیمه می‌خواهد یا نمی‌خواهد؟ جهاد خیمه است! ستون را برای چه می‌خواهید؟ اصل خیمه است و ستون در خدمت خیمه است! فرمایش ایشان این است که اینکه کافر را سر جای خودش می‌نشانند، خیمه دین است؛ زیر این خیمه یک ستون می‌خواهد؟ بله نماز ستون دین است، این طور نیست که حالا نماز اصل دین باشد، نماز برای این است که دین را نگه‌دارد؛ آنچه دین را نگه می‌دارد مسئله جهاد است. [۲۳] قسمت ۳/محمد/تسنیم

لقمان به فرزندش دستور می‌دهد: ﴿وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ﴾؛ [۱۵] یعنی در خطی مشی خود، مقتصد و میانه رو و معتدل باش! چون عدل نور است، اگر کسی در اعتقادهایش از افراط و تفریط پرهیز می‌کند، نور الهی نصیب او شده که درست می‌فهمد و درست می‌اندیشد و درست معتقد می‌شود و اگر در اخلاقیات از تند و کند رذایل

اخلاقی مصون است، فضیلت اخلاقی نوری است که نصیب او شده و او به این فضیلت اخلاقی متخلق شده با این نور در جامعه حرکت می‌کند و اگر گفتار او و رفتار او آموزنده است، این نوری است که نصیب او شده و با این نور در بین مردم حرکت می‌کند و این نور هم در قیامت به صورت ﴿نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ﴾ ظهور می‌کند. پس این‌طور نیست که این نور مخصوص قیامت باشد که در دنیا انسان مؤمن نور نداشته باشد، نه! در دنیا انسان مؤمن هم نور دارد و با آن نور در جامعه زندگی می‌کند و مشی او نورانی است و دیگران را هم روشن می‌کند؛ لذا فرمود: ﴿وَيَجْعَلُ لَكُمْ نُورًا﴾ که ﴿تَمْشُونَ بِهِ﴾؛ نه تنها در صحنه قیامت با این نور مشی می‌کنید و با این نور راه بهشت را می‌شناسید و طی می‌کنید، بلکه در دنیا هم نورانی خواهید بود.

انسان عمل خیری را که انجام می‌دهد و لو کم هم که باشد، ترک نکند. این در روایت است که استوای عمل، مداومت بر عمل، و لو کم، این محبوب خداست،<sup>[1]</sup> اینجا سخن از کثرت و قلت است که عملی را که انسان شروع کرد، عبادتی را شروع کرد، ترک نکند و لو کم هم که باشد، آن را ادامه بدهد. در این مدار، محور بحث قلت و کثرت است که انسان این عادت خوب را ترک نکند، اگر به نافلة‌ای یا نماز جعفر طیار یا چیزی شروع کرد و لو کم هم که باشد، به هر ترتیبی که هست آن را ترک نکند. قسمت /۲۰/ تفسیر تسنیم/ ذاریات

## دوست داشتن

مستحضرید که روش قرآن روش فلسفه و کلام نیست شما در هیچ کتاب فلسفی در هیچ کتاب کلامی بین حکمت نظری و حکمت عملی دوخت و دوز نمی‌بینید این اصطلاح‌های باید و نباید را با بود و نبود هیچ جا خلط نمی‌بینید مسئله محبت مسئله علاقه مسئله قُرب اینها مسئله‌ای نیست که در فلسفه و کلام راه داشته باشد من دوست دارم من دوست ندارم من دلم می‌تپد اینها در فلسفه و کلام نیست در فلسفه و کلام بحث این است که هست یا نیست در ریاضیات این طور است در تجربیات این طور است در هیچ علمی از علوم برهانی من می‌پسندم من نمی‌پسندم من دوست دارم من دوست ندارم مطرح نیست شما می‌خواهید برهان اقامه کنید که جهان خدا دارد یا ندارد اگر نظم علی را پذیرفتید یا برهان حدوث است یا برهان امکان ماهوی است یا برهان امکان فقری است بالأخره با یکی از این حدود وسطا به مقصد می‌رسید اما در راه نمی‌توانید بگویید من آن را دوست دارم من این را دوست ندارم آن رقیب می‌گوید خب شما دوست نداری نداشته باش من دوست دارم مگر هیچ فقیهی می‌تواند در فقه بگوید من دوست دارم این واجب باشد من دوست ندارم آن مستحب باشد اینها تابع

برهان‌اند من دوست دارم من دوست ندارم یعنی چه؟! اما این تنها و تنها روش قرآن کریم است که در مسئله عقلی در مسئله توحیدی آن‌چنان دوخت و دوز می‌کند حکمت نظری و حکمت عملی را عزم را با جزم را حق را با محبت دوخت و دوز می‌کند برای اینکه ما اصلاً می‌خواهیم خدا ثابت کنیم یعنی یک کار علمی داریم قرآن آمده برای اینکه ثابت کند خدایی هست یعنی قرآن یک کتاب علمی است یا نور است این علم را با عمل می‌دوزد طوری تعلیم نمی‌دهد که فقط به انسان بگوید خدا هست طرزی تربیت می‌کند که بگوید خدا محبوب است این لسان قرآن است می‌بینید وقتی وجود مبارک ابراهیم خلیل می‌خواهد برهان اقامه کند خب بالأخره آفل چیزی که نبود و پیدا شد و غروب می‌کند این خودش محرک لازم دارد اینکه نمی‌تواند خدا باشد اما وجود مبارک ابراهیم می‌فرماید: ﴿لَا أَحِبُّ الْآفِلِينَ﴾ [۶] من آفل را دوست ندارم چون من می‌خواهم بپرستم کسی که گاهی هست و گاهی نیست وقتی که نیست مشکل مرا حل نمی‌کند این ﴿لَا أَحِبُّ﴾ فقط و فقط لسان قرآن است خب شما دارید برهان اقامه می‌کنید که خدا هست و واحد است و یکی است و دیگری نیست خب این چه زبانی است اینکه می‌گویند زبان قرآن تازه است زبان نور است نه زبان علم شما در هیچ یعنی هیچ به نحو سالبه کلیه چه فلسفه مشاء چه فلسفه اشراق چه فلسفه متعالیه چه عرفان نظری در هیچ کتاب علمی بین برهان و محبت دوخت و دوز نمی‌بینید براهین قرآن کریم برای این است که به انسان بگوید شما یک محبوب دارید به دنبال چه چیزی می‌گردید برخی‌ها چهار رهنز دارند گاهی محبوب جماد دارند گاهی محبوب نبات دارند گاهی محبوب حیوان دارند گاهی محبوب انسان دارند این همان آیه سوره مبارکه «آل عمران» است ﴿زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْأَحْرَثِ﴾ [۷] ما غیر از جماد همین طلا و نقره و این چیزها، غیر از نبات باغداری و کشاورزی، غیر از حیوان دامداری و امثال ذلک، غیر از زن و فرزند و امثال ذلک چیز دیگری نداریم فرمود این چهارتا هیچ کدام نمی‌تواند محبوب شما باشد یک محبوب دارید که می‌ماند و اگر به او دل بسپارید او همه نیازهای شما را برطرف می‌کند ﴿لَا أَحِبُّ الْآفِلِينَ﴾ محبت صادق نه محبت کاذب چیزی که شما را رها می‌کند بعد باید اشک بریزی خب چرا دوست داری به عنوان ابزار بله ابزار هستند اما کسی که مشکل شما را حل می‌کند رهایتان هم نمی‌کند خب او را دوست داشته باش فرمود: ﴿إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾ [۸] این راهش است وگرنه کسی را دوست دارید که پس فردا جز گریه چیزی برایتان نیست چند روزی هم می‌روید سر خاکش تمام می‌شود می‌رود عمر را تلف کردن همین است این دیگر حقیقت شرعیه نمی‌خواهد اتلاف عمر همین است ما کسی را می‌خواهیم که مشکل ما را حل کند و کسی را می‌خواهیم که هیچ‌گاه از ما غافل نباشد به کسی دل می‌سپاریم که اگر یک وقت ما غفلت کردیم او ما را رها نکند و آن خداست. قسمت ۱۸/نمل

براهین قرآن کریم محور اصلی‌اش آن است گاهی در متن برهان به روش عقلانی برهان اقامه می‌کند بعد در نتیجه آن مسئله محبت و امثال محبت را ذکر می‌کند گاهی در متن برهان به عنوان احدی المقدمتین مسئله محبت را ذکر می‌کند گاهی صدر و ساقه برهان، محبت و گرایش و امور قلبی است که این گونه از مسائل در

هیچ جای عالم نیست براهین قرآن کریم برای اثبات توحید ذات اقدس الهی روش‌های متعددی دارد که شاخص آن همین سه روش است یا به صورت نظری تام ذکر می‌کند نتیجه عملی می‌گیرد یا نظری و عملی را با هم مثل آستر و آبره دوخت و دوز می‌کند یا نه، فقط از راه عمل برهان اقامه می‌کند که آن هم کمتر از برهان نظری نیست. در آن بخشی که وجود مبارک ابراهیم درباره خدا عرض کرد ﴿لَا أَحَبُّ إِلَيْنَ﴾ فرمود اینها متحرک‌اند زوال‌پذیرند غیبت دارند و غایب یعنی آفل محبوب نیست و خدا آن است که محبوب باشد پس آفل، خدا نیست این آستر و آبره قرار دادن حکمت نظری و حکمت عملی برای مسئله توحید است و گاهی مستقیماً براهین توحید را از راه حکمت نظری اقامه می‌کند نظیر موارد فراوان که بخشی از اینها در اول سوره مبارکه «رعد» گذشت نموداری از این هم در همین آیاتی است که داریم می‌خوانیم ﴿أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾ کذا و کذا، گاهی صدر و ساقه برهان همان گرایش‌هاست مثل ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ﴾ خب این ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ﴾ یک کالبدشکافی است یک روان‌شناسی است رفتن درون جان انسان، بررسی درون جان انسان درون را به حرف آوردن و به رخ انسان کشیدن انسان تو این هستی یا نیستی؟! آیا اضطرار داری یا نه خب خیلی از ماها در بسیاری از موارد، بیچاره محض هستیم در آن موارد به جایی تکیه می‌کنیم بالأخره آیا به کسی تکیه می‌کنی که قدرتش محدود است بگوید ببخشید دستم بند است یا من فرصت ندارد یا به دیگری قول دادم یا مقدورم نیست یا تو در شرایطی هستی که با هم رابطه نداریم چنین موجودی؟! فلک و ملک حرفشان همین است که ما محدودیم ما مقدورمان نیست. کسی که قدرتش قدرت مطلقه باشد نالایق را بتواند لایق کند [شایسته پناهگاه بودن است].

چاره آن دل عطای مبدلی است\*\*\*داد او را قابلیت شرط نیست بلکه شرط قابلیت داد اوست\*\*\*داد لب و قابلیت هست پوست [۹] با یک فیض، استحقاق می‌آفریند با فیض دیگر به مستحق پاسخ می‌دهد آن یکی خودش گدا آرد پدید\*\*\*وان دگر بخشد گدایان را مزید [۱۰] اگر کسی بگوید من مستعد نیستم فلک و ملک می‌گویند خب تو لایق نبودی باید بیفتی اما خدا نمی‌گوید تو لایق نبودی به او لیاقت عطا می‌کند ﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ﴾ [۱۱] چنین موجودی می‌تواند خدا باشد آن که مضطر محض را نجات می‌دهد آن که قدرت او مطلقه است و هرگز محدود نیست و نمی‌توان گفت که من چون لیاقت ندارم او نمی‌دهد او می‌تواند نالایق را لایق کند او «مبدل السیئات حسنات [۱۲]» است او «غافر الخیئات [۱۳]» است او هر زشتی را می‌تواند زیبا کند چنین کسی است خب پس این گونه از براهین را شما می‌بینید در هیچ جای عالم نیست فقط در لسان انبیاست ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ﴾ این ﴿أَمَّنْ﴾ «أم» منقطعه است «أم من یجیب» این «أم» منقطعه به معنی «بل» است یعنی آنها خدا نیستند کسی خداست که می‌تواند مشکل مضطر را حل کند همین و آنچه جناب زمخشری در کشاف می‌گوید که این ﴿الْمُضْطَرَّ﴾ الف و لامش جنس است نه استغراق [۱۴] این ناصواب است هیچ مضطری نگفت یا الله مگر اینکه جواب شنید منتها حالا ﴿عَسَى أَنْ تَجِبُوا شَيْئاً وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ﴾ گاهی موارد است انسان با اضطرار چیزی را می‌خواهد و مصلحت آدم نیست چون مصلحت

نیست خدا آن را نمی‌دهد نباید گفت خدا جواب نداد آن را نمی‌دهد بهترش را می‌دهد هیچ - هیچ یعنی هیچ! سالبه کلیه است - ممکن نیست کسی بگوید خدا و جواب نشنود اگر همان مصلحت بود که همان را می‌دهد اگر آن مصلحت نبود چیز دیگر می‌دهد اگر این شخص به چیز دیگر نیاز نداشت سیئه‌ای از سیئاتش را می‌آمزد اگر بی‌سیئه بود حسنه‌ای بر حسناتش می‌افزاید این دست خالی برنگشت این طور نیست که جناب زمخشری خیال کند الف و لام الف و لام جنس است بعضی از دعاها مستجاب نیست خیر، هیچ دعایی نیست مگر اینکه مستجاب است در سوره مبارکه «بقره» گذشت که ﴿إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾ [۱۵] این لسان، لسان مطلق است لسان، لسان وعد تام است. قسمت / ۱۸ / نمل

موانع استجاب دعا که حضرت می‌فرمایند...

پاسخ: یعنی دعا نکردید کسی گوشه چشمش به قبیله‌اش است گوشه چشمش به فامیلش است گوشه چشمش به مقامش است به منصبش است به پُستش است این مشرک در دعاست اگر ظلمی به کسی شده این از یک طرف قبیله از یک طرف یک عشیره از یک طرف به قدرت خود از طرفی به رشاه و ارتشا از طرفی به دستگاه قضا همه اینها را در نظر دارد یا الله هم می‌گوید خب این معلوم می‌شود الله را نخواست دیگر هیچ ممکن نیست کسی الله را بخواند و جواب نگیرد به وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) عرض کردند که چطور است ادعیه ما مستجاب نیست فرمود: «لَأَنكُمْ تَدْعُونَ مَنْ لَا تَعْرِفُونَ» [۱۶] «شما دعا نکردید شما دعا خواندید، دعا خواندن غیر از دعا کردن است» «لَأَنكُمْ تَدْعُونَ مَنْ لَا تَعْرِفُونَ» قسمت / ۱۸ / نمل

## زیبائی شناسی

خدای سبحان خودش را به عنوان خالقِ کلّ به نحو موجهه کلیه در «کان تامه» معرفی کرد و فرمود: ﴿اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾؛ [۱] این «کان تامه» است. بعد به عنوان «کان ناقصه» که زیباآفرینی او را بیان می‌کند، در آیه دیگر فرمود: ﴿أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلْقَهُ﴾؛ [۲] هر چه خلق کرد زیبا خلق کرد؛ گُل را زیبا خلق کرد، عسل را زیبا خلق کرد، آسمان را زیبا خلق کرد. بعد به ما عقل داد: ﴿جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ﴾ [۳] که زیباشناسی کنیم. ادله نقلی به نام روایات را به وسیله گزارشگران دینی در دسترس ما قرار داد که به ما می‌گوید فلان چیز خوب است، فلان چیز خوب است، فلان چیز خوب است. ﴿حَبَبَ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ﴾ به این معنا نیست که «حکم بآن الْإِيمَانَ محبوب»، او این را ساخت. ما نمی‌توانیم بگوییم که هم عقل زیبایی را می‌فهمد، هم مهندس! مهندس می‌آفریند و عقل می‌فهمد. هرگز صراط را با سراج نمی‌سنجند! هرگز نمی‌توان گفت حُسن و قبح، عقلی است و شرعی! شرع حَسَن آفرین است و عقل حَسَن شناس. خدا موضوع را خلق کرد، محمول را خلق کرد، انسان بررسی می‌کند همان طوری که چشم باز می‌کند می‌بیند گُل زیباست، پس لذّت می‌برد؛ گوش می‌دهد می‌بیند صوت اذان فلان مؤذن زیباست، پس لذّت می‌برد؛ ذائقه را باز می‌کند می‌بیند عسل شیرین است، پس لذّت می‌برد. انسان می‌فهمد که چه چیزی خوب است و چه چیزی لذیذ است، نه اینکه حکم بکند، ولی آن که عسل آفرید، آن که آهنگ آفرید، آن که گُل آفرید، موضوع را هم آفرید، یک؛ لازم ذات هم به تبع ذات جعل شده است، این دو.



اینکه لازم ذات جعل نشده است و ضروری است؛ یعنی جعل مستأنف ندارد، وگرنه لازم ذات، موجودی است ممکن و هر ممکنی هم سبب دارد. اگر گفتند: «لازم شیء لم یکن معللاً»؛ یعنی «لم یکن معللاً بعلله زائده علی ذات المعلول و موضوع». آن کسی که گفته «ذاتی شیء لم یکن معللاً»، گفته است که به علت زائد محتاج نیست، نه اینکه علت نمی‌خواهد. اگر ذاتی جعل نشده، یا زوجیت جعل نشده؛ یعنی به جعل مستأنف نیاز ندارد، وگرنه زوجیت موجودی است ممکن و هر ممکنی هم سبب می‌خواهد؛ منتها سبب زوجیت همان سبب اربعه است. آن اربعه‌آفرین، زوجیت را هم به تبع اربعه خلق کرده است. حُسن عدل را عدل‌آفرین خلق کرده است؛ عدل یعنی این موجود، تا روزی هست که همه اعضای آن سر جای خود باشد. وقتی مُرکّبی دارای عناصر و اجزایی باشد که همه آنها سر جای خودشان باشند، این می‌شود زیبا. پس چون هر چیزی را آفرید، یک؛ و هر چیزی را در جای خود قرار داد، دو؛ این می‌شود زیبا. او زیبا‌آفرین است، ولی عقل زیباشناس است. آن که مهندس است را که نمی‌شود گفت مهندس هم این طور می‌گوید، عقل هم این طور می‌گوید! مهندس می‌سازد و عقل می‌فهمد. حُسن و قبحِ آلا و لابد آفرینش آن به شرع است و لاغیر. فرمود: ﴿أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ﴾، این برای نظام بیرون است.

**در نظام درون ما هم طرزی خلق کرد که ما از ایمان لذت می‌بریم،** از عدل لذت می‌بریم. ما را این طور ساخت، نه اینکه «حکَمَ بَأَنِّ الْإِيمَانِ عَزِيزٌ وَ لَذِيذٌ»، ما را این طور ساخت. آن وقت ما از دو راه می‌توانیم به این صراط مستقیم پی ببریم: یا دلیل نقلی داریم که مثلاً فلان گیاه برای فلان چیز خوب است، یا دلیل عقلی داریم خودمان کشف می‌کنیم. پس عقل همیشه در مقابل نقل است و نقل در مقابل عقل است، ولی شرع مقابل ندارد، خدا مقابل ندارد، دین مقابل ندارد، قانون الهی مقابل ندارد که ما دو تا قانون داشته باشیم، چون چه انسان حکیم باشد، چه اصولی باشد، چه فقیه باشد، قبل از اینکه او به دنیا بیاید اینها بود، بعد از مرگ او هم اینها هست. پس عقل هیچ کاره است، مثل چراغ است؛ قبل از اینکه این چراغ اینجا نصب بشود این صحنه و ستون‌ها بود، بعد از آن هم هست. عقل کشف می‌کند، کار عقل سراجی است، نه صراطی و چون عقل این چنین است، این منتظر است و باید خوب بفهمد، گاهی هم بد می‌فهمد. اگر دقیق باشد، خوب می‌فهمد و اگر دقیق نباشد، بد می‌فهمد.

**بنابراین شرع به هیچ وجه مقابل ندارد.** ﴿حَبَبَ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ﴾، نه یعنی «حکَمَ بَأَنِّ الْإِيمَانِ مَحْبُوبٌ»! اگر به ما ذائقه‌ای داد که از غسل لذت می‌بریم، نه اینکه دستور داده باشد! نه اینکه حکم کرده باشد به اینکه غسل شیرین است! ما را این طور آفرید و این هم خوب است. بنابراین ﴿حَبَبَ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ﴾، دلیل نقلی حُسن و قبح عقلی نیست در قبال عقل. این مهندسی است، این صراط است، این مکشوف است نه کاشف، این مقابل ندارد. آن وقت ما از چند راه می‌فهمیم که ایمان، حَسَن است: هم از راه عقل می‌فهمیم، هم از راه نقل می‌فهمیم و مانند آن. ما را این طور ساخت؛ قبل از اینکه عقلی پیدا بشود این صحنه بود، بعد از مرگ عقلا هم باز این صحنه هست.

**فَتَحَصَّلَ** که این آیه در صدد بیان حُسن و قبح نقلی نیست که بگوییم این حُسن و قبح نقلی است در مقابل عقل. پرسش: ایمان حالت نفسانی است و کسی که در متعلق ایمان دچار جهل مرکب بشود و خطا کند، آیا باز

هم برای او محبوب است؟ پاسخ: در بحث دیروز گذشت که خدا هم در بحث «بود» و «نبود» به ما سرمایه داد، هم در بحث «باید» و «نباید» به ما سرمایه داد و هم در اینکه «چه کنیم» به ما سرمایه داد؛ در بخش «بود» و «نبود»، آن اصل تناقض را به ما داد که هم مرحوم کلینی نقل کرد و هم مرحوم صدوق از وجود مبارک امام رضا(عیه السلام) نقل کرد که حضرت فرمود: «لَمْ يَكُنْ بَيْنَ النَّفْيِ وَالْإِثْبَاتِ مَنْزِلَةٌ»، [۴] این را هم مرحوم کلینی نقل کرد، هم مرحوم صدوق. این اصل تناقض است که فرمود بین بود و نبود فاصله‌ای نیست، این را همه می‌دانند، این سرمایه است. البته این می‌شود اولی؛ اولی یعنی اولی، بدیهی یعنی بدیهی؛ بدیهی یعنی دلیل دارد، ولی دلیل نمی‌خواهد، مثل دو تا چهارتاست یا مثل آتش گرم است، اینها بدیهی است، دلیل دارد ولی دلیل نمی‌خواهد. اولی آن است که دلیلش محال است، دلیل‌بردار نیست. اصل تناقض، اولی است؛ یعنی شما چگونه می‌خواهی حرف بزنی و ثابت بکنی که جمع نقیضین محال است؟ تا بخواهی حرف بزنی، بود و نبود حرف شما باید ثابت بشود که یکی نیست! فهم و عدم فهم شما باید ثابت بشود که یکی نیست. اولی یعنی محال است که دلیل داشته باشد، چون بدیهی بالذات است، غنی بالذات است، این را به ما داد. آن وقت دور محال است، تسلسل محال است، جمع ضدین محال است، این را همه ما می‌دانیم که جمع ضدین محال است؛ اما این بدیهی است نه اولی، دلیل دارد، چون اگر جمع ضدین بشود، می‌شود جمع نقیضین. جمع مثلین محال است؛ این جمع مثلین همین است که در بین طلبه‌ها می‌گویند: «تحصیل حاصل محال است»؛ منتها نمی‌دانند چه می‌گویند؟! این «تحصیل حاصل محال است»؛ یعنی جمع مثلین محال است و جمع مثلین محال است؛ یعنی جمع ضدین محال است و جمع ضدین محال است؛ یعنی جمع نقیضین محال است؛ جمع نقیضین که محال شد، دیگر کلام تمام شده است. اینها را به ما داد، اینها رأس المال اولی برای درک بود و نبود است. برای درک مسائل حقوقی و اخلاقی هم، آن باید و نباید را با ﴿فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ [۵] به ما داد، ساختار خلقت ما را هم زیبا آفرید: ﴿أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ﴾ روده و معده ما را با غذای سالم سازگار کرد، فطرت و عقل و هوش ما را با عدل و احسان سازگار کرد، این می‌شود «أَحْسَنَ تَقْوِيمٍ». [۶] آن وقت چه کسی اینها را آفرید؟ خدا. چه کسی اینها را کشف می‌کند؟ دو تا راه دارد: یا راه عقلی دارد، یا راه نقلی دارد. نمی‌شود گفت که ﴿حَبَبَ الْإِيمَانِ﴾؛ یعنی این حُسن و قبح شرعی را آیه می‌خواهد بگوید، در برابر حُسن و قبحی که عقل ادراک می‌کند! پرسش: وقتی می‌گویند عقل حکم می‌کند، آیا این تسامح است؟ پاسخ: بله، حکم می‌کند یعنی می‌فهمد؛ مثلاً ما وقتی می‌گوییم: «زید عالم»، حکم کردیم؛ یعنی فهمیدیم که زید عالم است یا این شخص به نام زید در خارج ایستاده است، در این جا ما حکم می‌کنیم به «ثبوت المحمول للموضوع» در دستگاه خود ما. بعد می‌گوییم این اگر مطابق با واقع بود، صادق است. این چنین نیست که ما در واقع اثر بگذاریم، بلکه ما حکم می‌کنیم به ثبوت؛ یعنی می‌فهمیم این محمول برای این موضوع است، بعد می‌گوییم این چون مطابق با واقع است، می‌شود صادق.

**بنابراین عقل حکم به معنای ایجاد خارجی ندارد،** داور خارجی نیست، فقط داور ذهنی است و در حوزه ذهن حکم می‌کند به ثبوت محمول برای موضوع. قبل از اینکه این عقل به دنیا بیاید یا این حکیم یا اصولی یا فقیه به دنیا بیاید، این واقعیت در خارج بود، بعد از مرگ او هم هست. اما اینکه فرمود: ﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ

**أُتْتَلُوا﴾؛** دین ما را به وحدت دعوت کرده است و وحدت حق است و - خدای ناکرده - اگر اختلافی در دین باشد،

ارباباً خواهد شد و همه آسیب می‌بینند؛ لذا وحدت را بر ما واجب کرده است تا متحد باشیم. بعد فرمود شما برادران یکدیگر هستید؛ این اخوت گاهی اخوت نسبی است که روشن است، در مسئله ارث و نسب و امثال آن اخوت نسبی است. یک وقت است اخوت قبیله‌ای و نژادی و امثال آن است، مثل اخوت عرب و عجم، این تازی و فارسی از همین قبیل است. یک وقت اخوت؛ یعنی معیشت در یک سرزمین. گاهی می‌بینید بعضی از انبیا با اینکه از قبیله و قوم خاصی نبودند، می‌گوئیم: ﴿وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا﴾، [۷] ﴿وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا﴾، [۸] این با اینکه از قوم عاد و ثمود نبودند، ولی چون با هم زندگی می‌کردند، چنین اخوتی به آنها اسناد داده شد که حرمت این وحدت محفوظ بماند. شکاف جمعیت و ایجاد اختلاف؛ چه با قول، چه با فعل و چه با سکوت، این می‌شود محرّم. انسان حرفی بزند که جامعه را ارباباً بکند، یا کاری بکند که جامعه را ارباباً بکند، یا با یک سکوت، جامعه را ارباباً بکند، این می‌شود محرّم؛ اما در همه موارد باید اصل مسئله و موضوع محفوظ باشد؛ یعنی اختلاف بین دو گروه باشد، نه اختلاف بین یک گروه با معصوم! قسمت ۱۲/حجرات/تسنیم

**ما در درون انسان،** آن بخش زیبایی را هم مجهّز کردیم که او نه تنها می‌فهمد که عدل باید و ظلم نباید، باید و نباید را می‌فهمد، از عدل لذّت هم می‌برد و از ظلم هم دردش می‌آید. فرمود: ﴿حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ﴾؛ نه اینکه ﴿حَبَّبَ﴾ یعنی گفتیم که «العدل حسن»! مگر به ما گفتند که گل یک چیز خوبی است؟ ما چرا گل را دوست داریم؟ این «حَبَّبَ إِلَيْنَا الْوَرْدَ»، «حَبَّبَ إِلَيْنَا الْعَسَلَ»؛ عسل را انسان دوست دارد، این را که به ما یاد ندادند. طرزی دستگاه ما را آفریدند که از عسل لذّت می‌برد و از آن بوی بد رنج می‌برد و فوراً شامه‌اش را می‌گیرد. این کار سوم است که غیر از آن باید و نباید است. همه ما می‌دانیم که عدل باید و ظلم نباید؛ اما وقتی که به ظلم رسیدیم، بوی بدِ ظلم به شامه ما می‌آید، این امر سوم است برای تأیید آن. ما به شما گفتیم: ﴿يَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾، سرمایه را دادیم؛ بعد گفتیم: ﴿يُزَكِّيهِمْ﴾، [۹] سرمایه را دادیم؛ آن‌گاه ﴿حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾، شامه شما را هم معطر کردیم که شما از این لذّت می‌برید و محبوب شما این است؛ این کار سوم است. پرسش: فقط درباره مؤمنین می‌شود این چنین گفت؟ پاسخ: همه انسان‌ها با این سرمایه خلق شدند. الآن در شرق و غرب عالم، این زبان بین‌المللی ماست. اسلام یک بخش قوانین ملی دارد، یک بخش قوانین منطقه‌ای دارد و یک بخش قوانین بین‌المللی؛ بخش ملی آن همین ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ است که با حوزه اسلامی سخن می‌گوید؛ بخش منطقه‌ای آن هم ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ﴾، [۱۰] یهود، نصارا کسانی که خدا و قیامت و پیغمبران را قبول دارند؛ بخش سوم هم بخش انسانیت است که ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ﴾ [۱۱] است. این ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ﴾ منطقه بین‌المللی است، چرا که ما با جهان رابطه داریم، این در مقدمه قانون اساسی ما هم آمده است. فرمود کفاری که با شما کاری ندارند، نفوذی ندارند، رابطه داشته باشید. ما با کفار رابطه داریم، ﴿لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ﴾؛ [۱۲] البته آنها که در صدد نفوذ هستند را به اسوء وجهه طرد می‌کنیم، آن یک حساب دیگری است. قسمت ۱۱/حجرات/تسنیم

ذات اقدس الهی فرمود ما انسان را خیلی زیبا آفریدیم، «أحسن تقویم» [۱۱] است، برای اینکه هر چه لازمۀ کمال او بود، من به بهترین وجه به او دادم. من به او نیروی فهم دادم، یک؛ و جهات فراوانی را در کمک فهم او فرستادم از انبیا و ملائکه و ائمه (علیهم السلام)، این دو؛ به او گرایش به خوبی دادم، این طور نبود که من او را در

خلأ خلق کرده باشم! این چنین نبود که فقط من به او بگویم: ﴿قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ﴾! [۱۲] این گونه نبود. این طور نبود که فقط من بگویم: ﴿قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾، [۱۳] این راه حق است و آن راه باطل، این طور نبود، بلکه من او را به گونه‌ای آفریدم که او طبعاً به طرف «خیر» مایل است، به طرف خوبی مایل است. اگر فقط ذات اقدس الهی همین دو تا راه را به ما نشان داده بود: ﴿قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ﴾، باز هم او حجت را بر ما تمام کرده بود، ولی این کار را نکرد، فرمود من او را طرزی خلق کردم که از دین خوشش می‌آید. یک وقت است که خدا عسل را خلق می‌کند، بعد می‌گوید این عسل است و این هم سم است، هر کدام را که خواستی بخور! این گونه نیست. عسل را خلق کرد، سم را هم خلق کرد، دستگاه ما را عسل دوست کرد، کام ما را با عسل شیرین کرد، دل ما را به طرف عسل گرایش داد، بعد فرمود هر کدام را می‌خواهی بگیری بگیر! این طور نیست. فرمود: ﴿حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ﴾، [۱۴] الآن عسل را آفرید، سم را هم آفرید، به ما هم فرمود هر کدام را که خواستی بخوری بخور! اما ما را با عسل مأنوس کرد، فرمود من شما را دوستدار عدل کردم، چقدر این خدا خداست! بشریت را خدای سبحان به «أحسن تقویم» آفرید. چه خدایی است! فقط نگفت: ﴿قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾، [۱۵] فقط نگفت: ﴿قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ﴾، به اینها بسنده نکرد، بلکه فرمود این همه انبیا را فرستادم که به عقل نظر تو کمک کنند، این همه راه‌ها را آفریدم و اصلاً تو را عسل دوست کردم! چرا همه از عدل خوششان می‌آید! الآن همه از گل زیبا خوششان می‌آید، به ما که سفارش نکردند، این جزء لذایذ بین‌المللی هر انسانی است. از آهنگ خوب خوشمان می‌آید، از منظره خوب خوشمان می‌آید، از غذای لذیذ خوشمان می‌آید. الآن این هفت میلیارد نفر، مشترکات ما همین است. فرمود شما را من عدل دوست کردم، شما در این هفت میلیارد نفر، کسی را نشان دارید که نسبت به او احسان بشود ولی او خوشش نیاید؟! نه، سراغ ندارید! فرمود من محبوب شما کردم، نه اینکه به شما دستور داده باشم دین را دوست داشته باشید! فرمود: «عَلَّمَكُم حُبَّ الْإِيمَانِ»، این طور نیست، بلکه فرمود من دین را محبوب شما قرار دادم.

اینکه در بعضی از تعبیرات دارد که «إِنَّ اللَّهَ جَبَلٌ قُلُوبَ عِبَادِهِ عَلَى حُبِّ مَنْ أَحْسَنَ إِلَيْهَا»؛ [۱۶] خدا غریق رحمت کند سید مرتضی را! این لطیفه از ایشان است. این «مَجْبُولَةٌ، مَجْبُولَةٌ» و این که می‌گوییم: «جِبَلِيَّ انسان است»؛ یعنی این را کسی به انسان نداد، یک؛ امانت او هم نیست، دو؛ مثل «جَبَلٌ»؛ مثل کوه است در دل انسان. یک وقت است که گردبادی می‌زند و این شن‌ها را یکجا جمع می‌کند، این می‌شود تپه، این که کوه نیست. جَبَل آن است که ریشه داشته باشد، این را می‌گویند «جِبَلِيَّ». فرمود جِبَلِيَّ هر کسی است، مثل تپه نیست، مثل کوه است که همه عدل را دوست دارند، محبت را دوست دارند، احسان را دوست دارند، ادب را دوست دارند، اینها را چه کسی قرار داد؟ فرمود من شما را این طور خلق کردم، رها نکردم و نگفتم این حق است، این هم باطل، هر کدام را که خواستی بگیر! گفتم حق و تأییدات فراوانی برای آن آوردم، گفتم باطل و تأییدات فراوانی برای آن آوردم. طبع شما را حق‌پذیر قرار دادم. شما اگر حرف‌های بیگانه را گوش ندهید و حرف دل‌تان را گوش بدهید، می‌دانید که زیور شما در چیست. ﴿وَزَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾؛ خوشتان می‌آید. «عدل» و «احسان» محبوب این هفت

میلیارد بشر است، این را چه کسی قرار داد؟ ﴿حَبَبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَ زَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرَهُ﴾ چرا انسان‌ها از دروغ بدشان می‌آید؟ اگر نسبت به دیگری دروغ بگوید بدش می‌آید؟ مثل اینکه اگر زباله‌ای را از جایی برداشت شامه او متأثر می‌شود. این طور نیست که شامه ما نسبت به رایحه مُنتنه و رایحه طیبه یکسان باشد؛ از یکی لذت می‌برد و از دیگری منزجر است. باصره همین طور است، سامعه همین طور است، شامه همین طور است، ذائقه همین طور است، لامسه همین طور است. فرمود عاقله شما هم همین طور است، این عقل عملی همین طور است، این را هدر ندهید. آن روز به عرض شما رسید که دعای روز یازدهم ماه مبارک رمضان همین مضمون آیه سوره مبارکه «حجرات» است: «اللَّهُمَّ ... حَبِّبْ إِلَيَّ الْإِيمَانَ وَ زَيْنَهُ فِي قَلْبِي»، [۱۷] «وَ كَرَهُ إِلَيَّ فِيهِ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيَانَ»، [۱۸] این دعای روز یازدهم ماه مبارک رمضان است، این از همین آیه گرفته شد. این «کره، کره» معنایش این نیست که خدایا به من بگو! در حالی که خدا به او گفته است. این یعنی گرایش مرا، طبع مرا طوری قرار بده که من همان طوری که از غسل لذت می‌برم، از عدل و احسان هم لذت ببرم. الآن ذائقه‌ام را عوض کردند؛ الآن شما ببینید یک کودک اگر مختصری غذای مسموم بخورد، بالا می‌آورد؛ اما در اثر اینکه جوان شد و تربیت بد شد، او از سم لذت می‌برد و می‌شود معتاد، این ﴿قَدْ حَابَ مَنْ دَسَاهَا﴾ [۱۹] است، این کل دستگاه را عوض کردن است، این گوارش را عوض کردن است، این ﴿فَلْيَغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ﴾ [۲۰] است که شیطان گفت کاری می‌کنم که اینها این دستگاه گوارش خود را به هم بزنند. فطرت را نمی‌توانم به هم بزنم، ولی کاری می‌کنم که دیگر از اطاعت خوششان نمی‌آید، از دین خوششان نمی‌آید، سرش این است که شیطان می‌گوید ما نگذاشتیم آن اساس فطرت بماند. ﴿لِيَغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ﴾ تهدید شیطان است. در قرآن کریم فرمود هر کسی را ما با علم مُسَلِّح کردیم، به او عقل دادیم و این نیروی عاقله را که باید اندیشه‌های خوب داشته باشد، سرمایه اندیشه‌ورزی را هم به او دادیم، ﴿فَاللَّهُمَّ فَجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا﴾ [۲۱] ما یک لوح نانوخته به کسی ندادیم؛ عقل دادیم که کار او اندیشه است، این ظرف عقل را پُر از الهام کردیم: ﴿فَاللَّهُمَّ فَجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا﴾، این شده سرمایه اندیشه. در قسمت انگیزه هم فرمود: ﴿حَبَبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَ زَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾؛ ما این عقل عملی را که ظرف است، با مظروف خلق کردیم، او محبوبی دارد، محبتی دارد؛ آنها که بر این محبت اثر گذاشتند، یا به هم نزدند، اینها کسانی‌اند که وقتی مسجد قُبا ساخته شد ﴿فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا﴾ [۲۲] شخص مسجدی طهارت را دوست دارد، ائمه او هم مطهّر هستند، او که به آن مقام نمی‌رسد، ولی می‌خواهد راه ائمه خود را طی کند. این ﴿يُطَهِّرْكُمْ تَطْهِيراً﴾ [۲۳] برای آن قله‌هاست، ولی این که شاگرد اوست، به هر حال می‌خواهد راه آنها را برود، ﴿فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا﴾؛ می‌خواهند راه ائمه خودشان را طی کنند. پرسش: به حُسن و قبح عقلی مرتبط است؟ پاسخ: بله، حُسن و قبح عقلی را عقل نظری می‌فهمد، عقل عملی هم گرایش دارد، ولی منظور آن است که چهار کار را خدا کرد: چراغی داد که آن را مسئول اندیشه قرار داد، یک؛ این چراغ را با ظرفیت ویژه آفرید، ﴿فَاللَّهُمَّ فَجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا﴾ و بی‌سرمایه خلق نکرد، دو؛ لذا هیچ کودکی دروغ نمی‌گوید و تا کذب را یادش ندهند او راست می‌گوید، هیچ بچه‌ای دروغ نمی‌گوید. آن قسمت انگیزه او را هم که عقل عملی است و سرمایه است که «مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَ اِكْتَسَبَ بِهِ الْجَنَانَ»، [۲۴] این سرمایه را به او داد، سه؛ این سرمایه را پُر بار کرد، ﴿حَبَبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَ زَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرَهُ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيَانَ﴾، چهار؛ مثل اینکه به ما ذائقه داد، دندان داد، زبان داد؛

اما این نیروی ذائقه را هم به ما داد که از عسل لذت می‌برد و از سمّ لذت نمی‌برد. تنها دستگاه جوونده را به ما نداد؛ کام داد، دهن داد، زبان داد، دندان داد، فضای دهان داد که غذا را بجود؛ اما یکسان نیست که بد و خوب را یکسان بجود، بلکه از یکی لذت می‌برد و از دیگری لذت نمی‌برد. این دو تا کار را کرد: به ما ذائقه داد، یک؛ گرایش این ذائقه را هم به طرف شربت و شیرینی و پاکی و طهارت قرار داد، دو. فرمود من عقل عملی را به شما دادم برای دو کار: یکی اینکه نیروی اجرایی است، دیگر اینکه گرایش آن به طرف محبوب است که ﴿حَبَبَ إِلَيْكُمْ الْأَيْمَانَ﴾، این طور است. آنها که ﴿يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا﴾ هستند، همین راه را رفتند. این که ذات اقدس الهی از مردم مدینه به عظمت یاد می‌کند و می‌فرماید: ﴿يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ﴾؛ [۲۵] این برای آن است که انصار، دوست مهاجرین بودند، این مدینه را با این عظمت ستود، بعدها ﴿يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ﴾ [۲۶] شد، و گرنه مدینه این طور بود، قرآن هم با عظمت از مردم مدینه یاد می‌کند، فرمود که اینها ﴿يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ﴾؛ مهاجرین را دوست دارند و نسبت به آنها ایثار کردند. اینها کسانی‌اند که در همان مسجد قبا ﴿يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا﴾. این ﴿حَبَبَ﴾، مثل آن است که می‌فرماید من به شما ذائقه دادم، اما ذائقه نسبت به عسل و سمّ یکسان نیست، عسل محبوب ذائقه شماست. حق و باطل هم برای عاقله شما یکسان نیست؛ حق محبوب شماست، من این را محبوب شما قرار دادم. پرسش: اینکه امیرالمؤمنین می‌فرمایند: «وَاعْلَمُوا أَنَّهُ مَا مِنْ طَاعَةِ اللَّهِ شَيْءٍ إِلَّا يَأْتِي فِي كُرْهِ» [۲۷]؟ پاسخ: حالا از جهات دیگر اشاره می‌شود که شیطان از چندین راه دارد دشمنی می‌کند، ولی کار خدا در این چهار بخش «بین الرشد» است؛ به ما یک لوح نانوشته نداد، این عقل نظر را که مسئول اندیشه است، پُر کرده است از آنچه را که باید بدانیم. حالا آن مطالب دیگری که جزء تکمیل‌هاست که هر کسی باید بداند، از راه حوزه یا دانشگاه یاد می‌گیرد، ولی هر کسی را در این هفت میلیارد نفر با این سرمایه خلق کرد که می‌داند چه چیزی بد است و چه چیزی خوب است، یک کارگر ساده هم می‌داند که چه چیزی بد است و چه چیزی خوب است. پرسش: ...؟ پاسخ: این عقل را ذات اقدس الهی به او داد که خوب می‌فهمد، آنجا هم که باید احتیاط بکند را به او نشان داد. غرض این است که هم اندیشه را در دو بخش کامل کرد، هم انگیزه را در دو بخش کامل کرد، به ما هم هشدار داد دشمنی دارید که در هر چهار بخش با شما دشمنی دارد: ﴿إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَيْكُمْ لِيُجَادِلُوكُمْ﴾؛ [۲۸] تمام این اقسام مغالطه در اثر القائات شیطان است. این ﴿إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ﴾، اینکه انسان دارد مطالعه می‌کند، بعد گرفتار متشابهات می‌شود و شبهه‌افکنی می‌کند، یا به دنبال شبهه است، برای همان است که این راه صحیح را طی نکرده است در تحت ولایت شیطان قرار گرفته است و ﴿إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَيْكُمْ لِيُجَادِلُوكُمْ﴾، این در بخش اندیشه است. قسمت / ۱۰ حجرات /

تسنیم

در بخش انگیزه هم فرمود که خدا ﴿لَأَزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلاَعُوِيَنَّهُمْ﴾؛ [۲۹] این کالاهای زمین را، این موجودات زمین را، این زن و بچه را، اینها را برای او زینت نشان می‌دهم. من ابزار چهارگانه دارم؛ هم در جمادات ابزار دارم، هم در گیاهان ابزار دارم، هم در حیوانات ابزار دارم، هم در انسان‌ها. این در سوره مبارکه «آل عمران» که فرمود: ﴿زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ﴾، [۳۰] برای همین است. در سوره مبارکه «آل عمران»، این چهار بخش را شیطان گفت که سرمایه من است، در آیه چهارده سوره «آل عمران» گفت که من هم از جمادات دارم، هم از



نباتات دارم، هم از حیوانات دارم، هم از انسان؛ بیش از این که نیست، فرشته که ابزار او نیست. ﴿زَيْنَ النَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ﴾؛ این شهوات از این چهار تا بیشتر نیست: ﴿مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِينَ﴾؛ زن و فرزند، این برای انسان است. ﴿وَ الْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ﴾؛ برای جمادات است. ﴿وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعَامِ﴾؛ برای دامداری است. ﴿وَ الْحَرْثِ﴾؛ برای کشاورزی است، بیش از این چهارتا نیست. فرمود همه اینها ابزار من است، من بعضی‌ها را با دامداری، بعضی را با کشاورزی، بعضی را با ماشین خوب، بعضی را با زمین خوب، بعضی را با فرش خوب، بعضی را با همسر خوب می‌گیرم. ﴿زَيْنَ النَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ﴾ با این فرق چهارگانه او را گمراه می‌کنم. بالاتر از آن که سخن از فرشته‌هاست، حرفی از او نیست. ﴿مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِينَ﴾؛ از انسان‌ها، ﴿وَ الْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ﴾؛ از جمادات، ﴿وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعَامِ﴾؛ از دام‌ها، ﴿وَ الْحَرْثِ﴾؛ از کشاورزی. همین چهارتاست، اینها ابزار کار من است. ﴿ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾؛ اما ﴿وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حَسَنُ الْمَأْبِ﴾. این ﴿لَا زَيْنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَا غَوِينَهُمْ﴾، به «هذه الامور الاربعه» است. از آن طرف ذات اقدس الهی فرمود در بحث‌های علمی ﴿إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ﴾. قسمت ۱۰/حجرات/تسنیم

از این زیباتر که دیگر ممکن نیست، چون انسان را در چهار بخش معطر کرده است؛ هم علم به او داد، هم طبع به او داد؛ هم به او ذائقه داد، هم این ذائقه‌اش نسبت به عسل گرایش دارد، نسبت به سم گرایش ندارد: ﴿حَبَبَ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَ زَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرِهَ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيَانَ﴾، این می‌شود رشد. وقتی از وجود مبارک ابراهیم می‌خواهد خبر بدهد، قبل از اینکه این جریان بت‌شکنی و اینها را بگوید، می‌فرماید: ﴿وَ لَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ﴾. [۳۲] بعد داستانش را نقل می‌کند، این می‌شود رشد؛ رشد چیزی است که این عناصر چهارگانه را داشته باشد. پرسش: ...؟ پاسخ: اگر کسی خبری آورده که محل ابتلای ماست، بله ﴿فَتَبَيَّنُوا﴾. اگر خبری است که «لَا يَضُرُّ مَنْ جَهَلَهُ وَ لَا يَنْفَعُ مَنْ عِلِمَهُ»؛ [۳۳] آدم وقت زائد ندارد که جستجو کند؛ اما اگر خبری است که در سرنوشت انسان اثر دارد و کاری با آدم دارد، گفت که اینها لشکرکشی کردند و علیه ما می‌خواهند بجنگند! اینجا دیگر جا برای تبیین است؛ وگرنه گزارشی باشد که «لَا يَضُرُّ مَنْ جَهَلَهُ وَ لَا يَنْفَعُ مَنْ عِلِمَهُ»، این جستجو نمی‌خواهد.

بعد می‌فرماید که شما بین حبّ صادق و کاذب باید فرق بگذارید، ﴿عَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَّكُمْ﴾؛ [۳۴] آن محبت، محبت کاذب است. ما یک محبت صادق داریم که ﴿حَبَبَ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ﴾، ولی آن محبت ساختگی است: ﴿عَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَّكُمْ﴾ و ﴿وَ عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ﴾، این مثل آن است که کسی از اعتیاد لذت می‌برد، این لذت کاذب است. فرمود من انسان را که به «أحسن تقويم» آفریدم، با این عناصر چهارگانه آفریدم؛ یعنی عقل نظری را به عنوان نیروی ادراک خلق کردم، یک؛ به او سرمایه کافی دادم، دو؛ عقل عملی را به عنوان نیروی فعال و حرکت، خلق کردم، یک؛ به او گرایش‌ها و انگیزه‌های فراوان دادم، دو؛ البته این چهار تا دشمنان فراوانی هم دارند. اما انبیا را فرستادم به کمک شما، اولیا را فرستادم به کمک شما گفتم ﴿وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾؛ هر جا مشکل پیدا کردید بگویید: «یا الله!» آنجا گذشته از همه علل و عوامل، ذات اقدس الهی هم یاور و یاری‌گر شماست. قسمت ۱۰/حجرات/تسنیم

## دعا، گریه و ندبه

این بیان نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) در همان حرم الهی در کنار کعبه دید که کسی در اثر فقر می‌نالد، فرمود اگر دنیا دست او بود و گم می‌شد او حق نداشت اینجا گریه کند، اینجا جای گریه نیست، اینجا اگر کسی احساس فراغ الهی می‌کند باید بنالد. چیزی که ما را رها می‌کند و برای ما وزر و وبال است، فراغ آن گریه ندارد

غرض این است که ما در روضه که گریه می‌کنیم بخش مهمّ گریه ما برای اینهاست حالا فلان جا زدند فلان جا از این زد و خورد در عالم زیاد است از این زدن‌ها و اینها ما برای اینها کمتر گریه می‌کنیم ما که در روضه می‌رویم گریه می‌کنیم قسمت مهمّ گریه ما برای همین است حالا فلان کس را زدند فلان کس را زنجیر کردند اینها البته گریه عاطفی دارد اما گریه عقلی برای این است شما دلتان می‌خواهد مکه می‌روید مدینه می‌روید به آسانی مرام اهل بیت را پیاده کنید خب الآن همین ظلم است دیگر شما وقتی می‌خواهید به دستور امام صادق(سلام الله علیه) حجتان، عمره‌تات را انجام بدهید می‌بینید راهش بسته است انسان برای این گریه می‌کند آدم دینش را می‌خواهد در کنار حرم پیاده کند نمی‌تواند.

نقد روایت منسوب به امام رضا(علیه السلام)

غرض این است که وضع تفسیر این است، بنابراین باید تلاش و کوشش کرد آن عناصر محوری را از خود قرآن به دست آورد روایت اگر معتبر بود که می‌تواند در تمام این جهات سهم تعیین‌کننده داشته باشد اگر معتبر نبود می‌تواند در حدّ تأیید مطرح شود.

﴿إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمَصْلِحِينَ﴾ خب این زبان، زبان آن بنی‌اسرائیلی

نیست که هم‌فکر موسای کلیم است و موسای کلیم هم برای نجات اینها تلاش و کوشش می‌کند بگوید تو

می‌خواهی جبار فی الأرض باشی این لسان هم لسان آن بنی‌اسرائیلی نیست. قسمت ۷/قصص

غرض این است که ما در روضه که گریه می‌کنیم بخش مهمّ گریه ما برای اینهاست حالا فلان جا زدند فلان جا از این زد و خورد در عالم زیاد است از این زدن‌ها و اینها ما برای اینها کمتر گریه می‌کنیم ما که در روضه می‌رویم گریه می‌کنیم قسمت مهمّ گریه ما برای همین است حالا فلان کس را زدند فلان کس را زنجیر کردند اینها البته گریه عاطفی دارد اما گریه عقلی برای این است شما دلتان می‌خواهد مکه می‌روید مدینه می‌روید به آسانی مرام اهل بیت را پیاده کنید خب الآن همین ظلم است دیگر شما وقتی می‌خواهید به دستور امام صادق(سلام الله علیه) حجتان، عمره‌تات را انجام بدهید می‌بینید راهش بسته است انسان برای این گریه می‌کند آدم دینش را می‌خواهد در کنار حرم پیاده کند نمی‌تواند.

نقد روایت منسوب به امام رضا(علیه السلام)

غرض این است که وضع تفسیر این است، بنابراین باید تلاش و کوشش کرد آن عناصر محوری را از خود قرآن به دست آورد روایت اگر معتبر بود که می‌تواند در تمام این جهات سهم تعیین‌کننده داشته باشد اگر معتبر نبود می‌تواند در حدّ تأیید مطرح شود.



﴿إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ﴾ خب این زبان، زبان آن بنی اسرائیلی نیست که هم فکر موسای کلیم است و موسای کلیم هم برای نجات اینها تلاش و کوشش می کند بگوید تو می خواهی جبار فی الأرض باشی این لسان هم لسان آن بنی اسرائیلی نیست. قسمت ۷/قصص

**یک بیان نورانی مرحوم صدوق (رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ)** در همان کتاب شریف توحید نقل کرد که پدر و مادر این بچه را تا یکسال اصلاً نزنند، هر گریه ای که او می کند صادقانه است؛ [۲۸] یا دردی دارد یا گرسنه است یا جای او تر شده، هرگز بچه دروغ نمی گوید! اگر لبخندی زده راحت است و اگر گریه ای دارد خسته است یا خوابش نبرده یا کم شیر است یا درد دارد، سه فصل در روایات است که سیدنا الاستاد فرمود اینها از غرر روایات ماست [۲۹] که گریه آن فصل اول توحید است، گریه فصل دوم اقرار به نبوت است، گریه فصل سوم او دعا در حق پدر و مادر است که ایشان می فرماید این جزء غرر روایات ماست؛ ولی در هر حال آنچه در روایت است، فرمود کاری به این بچه نداشته باشید، او بی خود گریه نمی کند، این کودک از مکتبی آمده که ﴿فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ بعد انبیا می گفتند یا همین طور بمانید و با همین فطرت به طور عادی زندگی کنید، یا اگر درس می خوانید علمی یاد بگیرید که با صاحبخانه بسازد! اگر - خدای ناکرده - علم سکولار بخوانید، علم الحادی بخوانید، علم انحرافی بخوانید و علم کید را بخوانید، همیشه در درون شما یک طوفان و بحرانی است، چون باید با این صاحبخانه بسازد! اینکه گفتند اگر کسی علوم الهی را یاد بگیرد زود ترقی می کند، برای اینکه میزبان با صاحبخانه هماهنگ است، فرمود چیزی یاد بگیرید که با او بسازد. قسمت ۷/زخرف/تسنیم

### آموزش بهترین دعاها در قرآن و آداب آن

منتها ما مصالح خودمان را نمی دانیم که چیست، بهترین راه عبادت این است که بگوییم: ﴿رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً﴾؛ [۵] اما به ما چه چیزی بده، فلان شیء را به ما بده یا فلان امر را به ما بده، در واقع ما نمی دانیم که مصلحت ما در آن است یا نه؟ بهترین دعا این است که از خدا «خیر»، «حسنه» و «صلاح» خودمان را بخواهیم که اینها یقیناً مستجاب می شود و اگر پیشنهاد دادیم که به ما گفتند خیلی پیشنهاد ندهید که فلان چیز را به ما بدهید یا فلان چیز دیگر را به ما بدهید، چون ما در واقع نمی دانیم که فلان چیز به مصلحت ماست یا به مصلحت ما نیست! این دعاها «ربنا»یی که در قرآن کریم است، اینها راه آموزش دعاست: ﴿رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً﴾، ﴿رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً﴾ [۶] ﴿رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا﴾ [۷] این راه دعاست! آن که به ما گفته دعا کنید، گفته چگونه دعا کنید یا نگفته است؟ گفته که چگونه بخوانید! اما اینکه بگوییم به ما فلان وسیله را بدهید، فلان شیء را بدهید، فلان چیز خاص را بدهید یا فلان مقام را بدهید، اینها را نگفتند! چون در واقع ما نمی دانیم که به مصلحت ماست یا نه؟ اگر آمد و این چیزها را در دعا خواستیم، اگر همینها مصلحت بود یقیناً عطا می کنند و اگر اینها مصلحت نبود، چون او «اعلم» به حال ماست، سیئه ای از سیئات ما را می بخشد و اگر - إن شاء الله - ما اهل سیئه نبودیم، عادل بودیم و هیچ گناهی نداشتیم حسنه ای بر حسنات ما می افزاید؛ لذا شما

در بحث دعا ملاحظه بفرمایید - به نحو قضیه «سالبه کلیه» - هیچ صاحب دعایی نیست که با دست خالی برگردد؛ اینکه ائمه (علیهم السلام) خودشان این کار را می کردند و به ما هم دستور دادند که وقتی به دست دعا کردید، این دست را به صورت بمالید، برای این است که دست از جای بلند و دور آمده و این دست خالی برگشته است، چیزی به آن دادند؛ اگر همان مصلحت بود همان را دادند و آن مصلحت نبود، سیئه‌ای از سیئات انسان را بخشیدند و اگر سیئه‌ای نداشتیم، حسنه‌ای بر حسنات ما افزوده شد؛ این سه ضلع در دعاها و ادعیه هست؛ لذا گفتند شما این دست را به صورت بمالید، برای اینکه از جای بلندی آمده و خالی برگشته است، بنابراین دعا یقیناً مستجاب است. پرسش: مرحوم کلینی می گوید قسم دیگری هم هست که در آخرت مستجاب می شود؟ [۸] پاسخ: بنابراین مستجاب شده است؛ یعنی به ما این جا نوشته دادند که در آخرت به شما می دهیم؛ این نوشته در دست ماست، این را باید بوسید و بر چشم نهاد! این چنین نیست که در آخرت جواب دهد، الآن جواب داد که ما آخرت به شما می دهیم؛ این وعده او بوسیدنی است و به هر تقدیر دعا بی جواب نخواهد بود.

قسمت ۳۰/غافر

اشک ریختن، سلاح اوساط از مؤمنین و خون گریستن، گریه اهل معرفت اینک گفته اند: «يَنْبَغِي... أَنْ نَبْكِيَ بَدَلَ الدَّمْعِ دَمًا» اگر «سَلَاحَةُ الْبِكَاءِ» است حضرت نفرمود دمع، گریه کن اگر جزء اوساط این افراد بودید «سَلَاحَةُ بَكَاءِ الدَّمْعِ» است و اگر جزء اوحدی اهل معرفت بودی «سَلَاحَةُ بَكَاءِ الدَّمْعِ» است نه «دمع» حضرت مشخص نفرمود و منحصر نکرد که فقط اشک، اسلحه است فرمود گریه کردن اسلحه است یا انسان، اشک گریه می کند اگر جزء اوساط باشد یا خون گریه می کند اگر جزء اوحدی باشد اینک فرمود: «وَلَا يَنْبَغِيكَ مِثْلُ حَبِيرٍ» همین است هیچ کس مثل ذات اقدس الهی این طور درون کاو نیست که بگوید اینک شما دارید این یادت نرود، انسان می گوید بله من این را دارم، می فرماید فقط به طرف خداست این فقری که دارید فقط به طرف خداست به غیر خدا تکیه نکنید.

پرسش: برهان «بَدَلَ الدَّمْعِ دَمًا» از نظر قیاس استثنایی چگونه است؟

پاسخ: اینک فرمود جا دارد بدل دمع، خون گریه بکنم یعنی انسان اگر خون هم عطا کند مثل اینک خون اهدا می کند شهید هم می شود «بَدَلَ مَهْجَتِهِ فَيْكُ» [۲۴] «آن هم درست است اگر بشود از چشم خون ببارد باز هم جا دارد خب آن دردناک تر است یک سوزش بیشتری طلب می کند یک تلاش و کوشش بیشتری می خواهد بالآخره اگر کسی با یک دشمن قوی روبه روست باید سلاحش هم تیزتر و برآتر باشد آن ریختن خون است که می تواند کار سلاح قوی تر را انجام بدهد.

علت تفاوت خطاب در آیه، دال بر فقر و مسافر بودن انسان

پس «يَا أَيُّهَا النَّاسُ» با «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ» خیلی فرق دارد چون فرق دارد خبر نکره است اینجا خبر، معرفه است و معرفه بودن خبر برای آن است که چیز تازه‌ای نیست که من به شما بگویم شما فقیرید خب فقر، مشهود همه

ماست ما روزانه نیازمندیم اما نمی‌دانیم به چه کسی داریم مراجعه می‌کنیم اینکه می‌گویند هر کاری که می‌کنید بگویید به نام خدا «گفت بر هر خوان که بنشستم خدا رزاق بود [۲۵]» گفتند اگر پنج نوع غذا هست یکی آب است، یکی سبزی است، یکی نان است، یکی پنیر است برای هر کدام «بسم الله» بگویید یا اگر فراموش کردید برای هر کدام «بسم الله» بگویید، بگویید: «بسم الله علی أوله و آخره [۲۶]» همین است یعنی برای هر کدام از اینها من نام خدا را می‌برم ﴿وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾ بعد فرمود اگر بخواهد شما را می‌برد یک گروه دیگر می‌آورد این قدرت را دارد این طور نیست که حالا شما منحصر به فرد باشید.

تبیین ارتباط علم با عقیده و نقش این دو در رستگاری انسان

در بحث اینکه علم و عقیده، عقد و عقیده چه ارتباطی با هم دارند قبلاً گذشت که هر عقیده‌ای مسبوق به علم است اما هر علمی ملحق به عقیده نیست؛ یعنی انسان ممکن است چیزی را بداند ولی باور نکند ولی هیچ باور کردنی بدون علم نیست حالا یا علم برهانی است یا غیر برهانی یا تفصیلی است یا اجمالی، یا با وهم است یا با خیال، یا با برهان عقلی بالأخره مسبوق به یک اندیشه است اما هر علمی ملحق به عقیده نیست؛ زیرا در بحث‌های قبلی هم نمونه‌اش را داشتیم که در درون ما مثل بیرون، مسئول و متولی اندیشه غیر از انگیزه است ما همان طوری که در بیرون، چشم و گوشی داریم که کار آنها ادراک است دست و پایی داریم که کار آنها عمل و حرکت است گاهی ممکن است چشم و گوش سالم باشد انسان مار و عقرب را ببیند ولی دست و پا چون فلج است نمی‌تواند فرار کند؛ لذا مسموم می‌شود.

برتری حق‌الیقین از علم‌الیقین و خواستگاه این دو

## اخلاص

سؤال کردند که پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) از کجا می‌فهمد که این چه که به او شده القا شده وحی و نبأ الهی است؟ درباره امام هم سؤال کردند که شما از کجا می‌فهمید که امام شدید؟ دو باب است، دو مسئله است و دو جواب که کاملاً از هم جدا هستند؛ اما درباره اول که پیغمبر از کجا می‌فهمد؟ حضرت فرمود: «يُوقِّقُ لِذَلِكَ» [۲۶] موفق می‌شود که خوب تشخیص بدهد. این یک جواب اجمالی بود، اگر آن سائل قدری دقیق‌تر سؤال می‌کرد و عرض می‌کرد «زِدْنِي بَيَانًا»، حضرت توضیح بیشتری می‌داد؛ ولی قرآن عهده‌دار تبیین این قسمت است، فرمود دو قسم عالم داریم: عالم مخلوط و عالم خالص. در دنیا، حق آن با باطل مخلوط است؛ یعنی جایی است که بدل‌سازی در آن ممکن است، برای اینکه بشر باید امتحان بشود! اگر بدل‌سازی و جعل‌سازی در عالم طبیعت راه نمی‌داشت، بشر امتحان نمی‌شد. عالم خالص، عالمی است که در آن جا بدل‌سازی و جعل‌سازی و امثال آنها نیست، عالمی است یکدست، آن عالم یکدست که ﴿أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ﴾ [۲۷] آن جا افراد یکدست راه پیدا می‌کنند؛ یعنی بارها باید بکوشند تا بشوند مخلص و در بین مخلصین خدای سبحان یک عده را انتخاب می‌کند. «مجتبی» یعنی «جایه» و برچین شده، در طبق میوه وقتی که ده‌ها میوه در آن هست، انسان سعی

می‌کند که آن سالم‌تر و درشت‌تر را برچین کند. «مجتبیٰ» و «جبایه» یعنی برچین شده و «مصطفیٰ» هم یعنی برگزیده، در بین انسان‌های سالم، خدا یک عده را برچین می‌کند و یک عده را برمی‌گزیند که در بین مُخْلِصین افرادی به نام مُخْلِص پیدا می‌شوند که «إِسْتَخْلَصَهُمُ اللَّهُ لِنَفْسِهِ»؛ این افراد مُخْلِص در یک فضای از هستی زندگی می‌کنند که آن‌جا هیچ باطلی نیست، برای اینکه منشأ بطلان، وهم، خیال، نیرنگ و فریب شیطان است، شیطان هم نظیر فرشته‌های مجرد نیست که به بارگاه مُخْلِصین راه داشته باشد، او حدّ محدودی دارد؛ بازی‌های او، مکاری‌های او، بدل‌سازی‌های او، شیطنت و «تسویل» او همه محدود است، این اعمال او تا یک مرز خاصی است؛ اینکه گفت من نسبت به مُخْلِصین کاری نمی‌کنم، نه برای اینکه نسبت به آنها احترام می‌کنم؛ یعنی نمی‌توانم کار بکنم! برای اینکه ابزار من بدلی است، آن‌جا که جای بدلی نیست، بدلی خریدار ندارد و آنها می‌فهمند.

**اگر ما وارد کتابخانه ایشویم** - بارها این مثال زده شد - که میلیون‌ها کتاب دارد و همه هم قرآن است، ما هر کتابی را از نزدیک یا دور ببینیم یقین داریم که آن قرآن است، چون در این‌جا غیر از قرآن کتاب دیگری نیست؛ اما اگر در کتابخانه‌ای هم قرآن باشد و هم کتاب‌های دیگر، ما اگر از دور کتابی را ببینیم شک می‌کنیم، نمی‌دانیم قرآن هست یا غیر قرآن است؛ در آن نشئه هم غیر از حق چیز دیگری نیست؛ لذا هر چه آنها می‌بینند حق است، برای اینکه آن‌جا شیطان راه ندارد! وسوسه و مکر و فریب و بدل‌سازی و جعل‌سازی راه ندارد، آن‌جا حق محض است؛ لذا در فضای مُخْلِص راه برای شیطنت نیست، چون آنچه ابزار کار شیطان است را مُخْلِصین زیر پا گذاشتند و آنچه را آنها می‌طلبند، شیاطین نمی‌فهمند، حدّا کثر تجرّد شیطان مادون حدّ مُخْلِصین است؛ لذا آن‌جا اصلاً راه نیست! در مدرسه ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ﴾ [۲۸] آن‌جا راه برای بدلی نیست که حالا شیطان در آن‌جا حضور داشته باشد، شیطان در عالم مثال و در بهشت و آن‌جا که سخن از درخت و امثال آن است حضور پیدا می‌کند: ﴿هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمَلَكٍ لَّا يَمُوتُ﴾ [۲۹] اما آن‌جا که سخن از «شَجَر» و «حَجَر» و «مَدَر» و در و دیوار و آسمان و زمین نیست، آن‌جا که سخن از عقل محض است، شیطان راه ندارد تا در مدرسه ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ﴾ راه پیدا کند، یاد در مدرسه ﴿يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ﴾ [۳۰] راه پیدا کند، یا در آن مرحله سؤال و جواب فرشته‌ها با ذات اقدس الهی راه پیدا کند، این است که شیطان اعتراف کرد به عجز خود و گفت من در حوزه مُخْلِصین راه ندارم، نه اینکه نسبت به آنها احترام می‌کنم، بلکه نسبت به آنها مقدورم نیست.

**وقتی انسان به مقام مُخْلِصین رسید، جا برای شک نیست!** اگر ما دو چیز داشته باشیم شک راه دارد، اما اگر یک چیز داشته باشیم، مثلاً فقط «الف» باشد، شک فرض ندارد! شک برای جایی است که دو چیز باشد و انسان نداند این را که می‌بیند اولی است یا دومی، اما اگر ما یک چیز بیشتر نداشتیم شک فرض ندارد. در حوزه اخلاص شک فرض ندارد، چون در آن‌جا جز حق چیز دیگر نیست، هر چه می‌شنوند حق است، هر چه می‌بینند حق است، هر چه می‌بویند حق است، هر چه می‌گویند حق است، این حق محض است و این حوزه مُخْلِصین است که نصیب هر کسی نخواهد بود. پرسش: آیا پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) در دریافت وحی مختار است؟ پاسخ: بله، مختار است؛ ذات اقدس الهی به او اختیار داد، او هم عقل و درایت دارد و این را درک می‌کند. جبری در کار نیست؛ ولی معصومانه این فضیلت را هر عاقلی می‌پذیرد، مخصوصاً اینها! اینها که عقل کُلّ و صادر

نخستین [۳۱] هستند، حق را خوب تشخیص می‌دهند و این حق را در قبال باطلی که در نشئه طبیعت است - نه نشئه بالا - تشخیص می‌دهند و کاملاً به استقبال وحی می‌روند. بنابراین سرعتی که گفته شد، سرعت در لفظ نیست و این «تثلیث» هم درباره انسان راه دارد و هم درباره فرشته‌ها؛ منتها چون فرشته‌ها محل بحث نبودند، فرمود: ﴿وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ﴾ و در مرحله مخلصین جا برای شیطان نیست؛ لذا اینها یقیناً وحی را تشخیص می‌دهند و می‌پذیرند.

**اما درباره امام (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ)** سؤال کردند که شما از کجا می‌فهمید؟ امام شدید. فرمودند ما ذلتیرا در خود احساس می‌کنیم، معلوم می‌شود که به مقامی رسیدیم. [۳۲] بیان نورانی امام سجاد (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) - در صحیفه سجادیه - در دعای عرفه این است: خدا یا! از من پست‌تر احدی در عالم نیست: ﴿وَ أَنَا بَعْدُ أَقَلُّ الْأَقَلِّينَ وَ أَدْلُّ الْأَذَلِّينَ وَ مِثْلُ الذَّرَّةِ أَوْ دُونَهَا﴾، [۳۳] چه می‌شود آن وقت؟! معلوم می‌شود به مقامی رسیدند، چون وقتی انسان به مقامی رسید، معلوم می‌شود که هیچ چیزی از خودش ندارد! فرمودند ما آن وقتی که احساس ذلتی پیشگاه ذات اقدس الهی داشته باشیم و بفهمیم که ذلیل هستیم، آن وقت معلوم می‌شود که به مقامی رسیدیم؛ این نشانه آن است که هیچ‌گاه انسان با حجابِ خودبینی به جایی نمی‌رسد، این را مستحضرید که اتلاف عمر حقیقت شرعیه نمی‌خواهد؛ یعنی ما منتظر باشیم آیه‌ای نازل شود که «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» این طور درس خواندن، این طور عوامی حرف زد و آن طور دنبال عوام‌ها راه افتادن اتلاف عمر است، این چیز «بَيْنَ الرَّشْدِ» است که چه چیزی اتلاف عمر است و چه چیزی اتلاف عمر نیست. خودمان می‌دانیم این عمری را که دادیم، داریم چه می‌گیریم و برای چه کسی درس می‌خوانیم؟! چه کسی می‌خواهد دنبال ما راه بیفتد؟! به دنبال چه لقبی هستیم؟! این را خودمان کاملاً می‌فهمیم و مثل روز برای ما روشن است، این طور نیست که حالا منتظر باشیم که برای ما شرح بدهند، یا آیه و روایتی بیاید که بگوید اتلاف عمر چیست! غرض این است همان طوری که این‌جا چیز مشخصی است، آن‌جا هم جای مشخصی است!

**مطلب بعدی آن است** که وقت انسان به مقام اخلاص رسید، نه در بخش اندیشه او شک هست و نه در بخش انگیزه او تردید. وجود مبارک حضرت امیر را ببینید که چگونه سخن می‌گوید: «مَا شَكَّكَتُ فِي الْحَقِّ مَدُّ أَرِيْتَهُ»، [۳۴] این بیان نورانی حضرت در نهج البلاغه است؛ فرمود از آن وقتی که حق را به من نشان دادند - حالا چه درباره «الله»، چه درباره اسمای او، چه درباره اوصاف او، چه درباره اقوال او، چه درباره افعال او و چه درباره آثار او - من در حق اصلاً شک نکردم! از آن لحظه‌ای که حق را به من نشان دادند: «مَا شَكَّكَتُ فِي الْحَقِّ مَدُّ أَرِيْتَهُ»؛ در جبهه‌ها، در جنگ‌ها، ریختن کدام خون و نریختن کدام خون من اصلاً در حق شک ندارم! ما که حق را نفهمیدیم، حق را دیدیم! نفرمود «مَا عَلَّمْتُهُ»، فرمود «مَا أَرَيْدُهُ»؛ به ما نشان دادند! اگر درباره خلیل حق که گفته شد: ﴿وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ﴾، [۳۵] درباره ولیّ حق هم همین طور است؛ فرمود به ما نشان دادند، وقتی به ما نشان دادند که ما شکی نکردیم. بنابراین اگر یک وقت کسی به این مقام رسید اهل شک نیست، چون شک فرع وجود دو چیز است؛ یکی حق و دیگری باطل، جایی که حق محض است و باطل اصلاً راه

ندارد، جا برای شک نیست. پرسش: اگر ملکوت را به حضرت ابراهیم (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) نشان دادند، برای این بود که درخواست سوال برای منع قبلی دارد؟ پاسخ: سؤال نکرد! قسمت ۴۲/شورا/تسنیم

## توکل

در جریان توکل باید توجه داشت که توکل نه به معنی تعطیل است (یک) نه به معنی تقسیم کار است (دو) اگر کسی توکل کند یعنی بگوید من کارها را به خدا واگذار کردم و خودش گرفتار عطله و تنبلی بشود این ترک واجب کرده است این توکل نیست و اگر تقسیم بکند بگوید که یک مقدار قدرت برای من است یک مقدار قدرت برای خدا، آن مقداری که برای من است خودم انجام می‌دهم آن مقداری که مقدر من نیست به خدا توکل کنم این یک شرک خفی است این تشریک در کار است این توکل نیست معنایش این است که من مقداری را به حول و قوه خودم انجام می‌دهم بقیه را به حول و قوه خدا واگذار می‌کنم این با توحید سازگار نیست زیرا یک موحد همه با حول و قوه الهی کار می‌کند نه خود را به تنبلی و عطله محکوم می‌کند نه کار را از ذات اقدس الهی جدا می‌داند می‌گوید در همه امور «بحول الله و قوته أقوم و أقعد [۱]» این ذکر نورانی مخصوص نماز نیست در حال نماز، توحید را به ما آموختند نه یعنی نمازگزار در قیام و قعود به حول و قوه الهی حرکت می‌کند بلکه معنای این ذکر این است که نمازگزار می‌گوید من معتقدم قیام من و قعود من به حول و قوه الهی است «بحول الله و قوته تعالی فی جمیع اموری آناء اللیل و أطراف النهار أقوم و أقعد» نه یعنی قیام و قعود نماز من به حول و قوه الهی است.

بنابراین یک انسان متوکل به وظایف شرعی اش عمل می‌کند در تمام فرصتها مشغول کار است و ترک واجب نمی‌کند چه اینکه مستحب را هم ترک نمی‌کند (این یک) در تأمین هزینه در خدمات فردی و جمعی کوشاست (این دو) ولی در تمام این امور می‌گوید خدایا من تو را وکیل کردم تو وکیل من هستی وکیل مطلق در کل عالم اثر دارد اگر ﴿وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ﴾ [۲] اگر ﴿لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [۳] یک انسان متوکل عرض می‌کند خدایا من و همه موجودات جزء سربازان آماده شماییم ﴿لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ من شما را وکیل کرده ام (این دو) شما کار مرا با آن جنودی که داری انجام بده (سه) خود من هم در خدمت سربازان شما هستم (چهار) بنابراین اگر کسی توکل کرد و موفق شد نمی‌گوید بخشی برای من بود بخشی برای خدا می‌گوید ﴿مَا بَكُمْ مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ﴾ [۴] خدا را شاکرم که خدا به وسیله سربازان کار مرا انجام داد و من هم یکی از سربازان الهی بودم نه اینکه تقسیم بکند بگوید تا این مرز برای من از آن به بعد برای خدا این یک شرک مشهور اگر نباشد لاقول یک شرک مستور است آن وقت خودش در متن کار است و خود را سرباز الهی می‌بیند چرا چون خود را به وکیل سپرده است و سراسر عالم هم سربازان الهی اند این چنین نیست که این شخص متوکل جزء جنودالرحمان نباشد.

آن بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) هم مؤید همین آیه است اگر در آیه دارد ﴿لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [۵] آن بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) این است که «وَجَوَارِحُكُمْ جُنُودُهُ» دست و پای شما

سربازان خداست ؛ این چنین نیست که شما اگر وقتی کاری انجام دادید موفق شدید بگویید من این کار را کردم نه خیر جنود الهی این کار را کردند چه اینکه اگر کسی خدای ناکرده کج راهه رفت بیراهه رفت راه دیگران را بست اگر خدا بخواهد او را تنبیه کند با دست او، او را می گیرد با زبان او، او را می گیرد حرفی می زند رسوا می شود کاری می کند رسوا می شود این طور نیست که لازم باشد خدا از جای دیگر سربازکشی بکند فرمود: **وَجَوَارِحُكُمْ جُنُودُهُ** «دست و پای شما سربازان اوست خب پس ما نه در مثبت نه در منفی حق نداریم بگوییم ما مستقلیم اگر یک کار خیری انجام دادیم حرف خوبی زدیم مطلب خوبی نوشتیم خدمت خوبی کردیم اقدام خوبی داشتیم بر اساس **(مَا بِكُمْ مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ)** [۶] باید شاکر باشیم که خدای سبحان با سربازان داخلی آبروی ما را حفظ کرد و اگر خدای ناکرده بیراهه رفتیم باید این خطر را احساس کنیم که گاهی با سربازان داخلی گاهی با سربازان خارجی می گیرد پس معنای توکل، عطله و تعطیلی و تنبلی نیست معنای توکل تقسیم کار نیست که تا بخشی برای ما باشد بخش دیگر برای خدا باشد اینکه می شود استقلال این می شود شریک داشتن اینکه با توحید سازگار نیست بنابراین یک انسان متوکل می گوید: **(إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ)** [۷] آن وقت می گوید: «أَفُوضُ امْرِي كُلَّهُ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى» آن وقت شروع به فعالیت می کند این معنی توکل است.

پرسش...

پاسخ: بله دیگر، «بحول الله و قوته أقول و أقعد، أتكلّم و أسكّت أجاهد و أُدافع أكتب و أسمع و أدرّس و أتدرّس» و مانند آن ، این مکتبی است که ائمه (علیهم السلام) به ما آموختند. آن که جبری است می گوید «لا حول و لا قوّة الاّ لله» آن که تفویضی است می گوید «لا حول و لا قوّة لله» آن که امر بین الامرینی است مثل ما به ما آموختند بگویید «لا حول و لا قوّة الاّ بالله» [۸] «بحول الله و قوته أقوم و أقعد» [۹] «انسان کار را با اختیار انجام می دهد اما «آن اختیار هم به کف اختیار اوست» خب.

اما معنای صلوات، دعا، طلب مغفرت همه اینها هر موجود دانی نسبت به بالا انجام بدهد همین طور است این صلواتی که وجود مبارک امام سجاد (سلام الله علیه) انجام داد [۱۰] خود حضرت انجام می دهد یک حساب دیگری دارد خب این انسان کامل معصوم است می تواند واسطه فیض باشد برای فرشته ها و اینها اما این صلواتی که حضرت به ما آموخت ما این صحیفه سجادیه را قرائت و تلاوت می کنیم نه نسبت به ملائکه آن سمت را داریم که واسطه فیض باشیم یعنی بین خدا و فرشته ها قرار بگیریم فیضی را از خدا دریافت بکنیم و به ملائکه برسانیم نه نسبت به اهل بیت (علیهم السلام)، ما آن صلاحیت و لیاقت و درجه وجودی را نداریم که بین خدا و ائمه قرار بگیریم بین خدا و پیغمبر قرار بگیریم بین خدا و فرشته قرار بگیریم نعم، یک مؤمن ممکن است نسبت به مؤمنان دیگر این چنین باشد یک واسطه در فیض باشد آن ممکن است عالمی یک مؤمن برتری که رفعت درجه دارد این ممکن است که واسطه فیض باشد به برکت او و به وساطت او فیضی به دیگران برسد وجود مبارک امام رضا (سلام الله علیه) به همین زکریابن آدم که در شیخان دفن است فرمود در قم باش خدا به برکت تو خیلی از



عذابها را برمی‌دارد [۱۱] این ممکن است اما حالا مؤمنی واسطه بشود که فیضی را از خدا دریافت کند به وجود مبارک ولی عصر برساند یا به ائمه برساند یا به ملائکه برساند این چنین نیست آن وقت تمام این صلواتهایی که می‌فرستیم یک تقرّبی است برای ما همان مثالی که سیدناالاستاد و دیگران داشتند مثل آن است که در روز عید ، باغبان کسی یک ظرف میوه یا یک دسته گل از باغ صاحب‌باغ به پیشگاه صاحب‌باغ ببرد این طور نیست که چیزی از خودش به صاحب‌باغ داده باشد یا از جای دیگر آورده باشد به صاحب‌باغ داده باشد میوه باغ اهل بیت را که همین دعا و صلوات و طلب مغفرت و «وَتَقَبَّلْ شَفَاعَتَهُ وَ قَرَبْ وَسِيلَتَهُ [۱۲]» همین ادعیه و اینهاست اینها میوه باغ اینهاست این میوه‌ها را انسان به پیشگاه اینها تقدیم می‌کند از انسان چیزی به این ذوات قدسی نمی‌رسد ولی خود انسان ، متقرّب می‌شود متکامل می‌شود و مانند آن . قسمت ۲۴/فرقان

توکل بکن بر خدایی که دارای این اسمای کمال و جمال و جلال است. معنای توکل این نیست که تا آنجا که به حسب ظاهر معلوم و مقدر انسان است بگوید من خودم انجام می‌دهم آن حوادث پیش‌بینی نشده را به خدا واگذار کند این تبعیض در توکل است که با توحید سازگار نیست . توکل معنایش این است که انسان خدا را وکیل خود قرار بدهد هر آدم عاقلی وقتی می‌خواهد کاری را انجام بدهد که به همه شئون آن کار آگاهی ندارد (یک) بر فرض آگاهی، توان آن را ندارد (دو) وکیل می‌گیرد (سه) ما نسبت به همه کارهایمان این سه امر را باید رعایت کنیم چون هیچ کاری نیست که ما به جمیع شئونش آگاه باشیم هیچ کاری نیست که ما نسبت به جمیع شئون آن توانمند باشیم چون به جمیع شئون علم نداریم و به جمیع شئون آن کار توانایی نداریم چاره جز این نیست که وکیل بگیریم ﴿وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلاً﴾ [۲] [۳] پس معنای توکل این نیست که آن مقداری که می‌توانیم به خودمان اسناد بدهیم آن مقداری که نمی‌دانیم و نمی‌توانیم توکل کنیم . اگر ما در همه امور به خدای سبحان توکل کردیم آن گاه آن مدیر و مدبر گاهی خود ما را اداره می‌کند آن بخشی که به حسب ظاهر معلوم و مقدر ماست گاهی دیگران را تسخیر می‌کند آن بخشی که معلوم و مقدر ما نیست آن وقت اگر ما به او توکل کردیم و او را وکیل مَفْوُض و مطلق قرار دادیم او شروع می‌کند به کار ؛ او خود ما را تدبیر می‌کند دیگران را تدبیر

می‌کند از مجموعه این دو تدبیر آن مقصد صحیح به دست می‌آید لذا در سوره <طلاق> فرمود: ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾ پس معنای توکل، تبعیض یا تشریک در کار نیست اگر در سوره <طلاق> فرمود: ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً﴾ ﴿وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾ [۴] برای اینکه ﴿إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾ آن وقت توکل ما ثمربخش می‌شود پس توکل، تبعیض در وظیفه نیست که بخشی از کارها را خودمان انجام بدهیم آن مقداری که مقدر ما نیست به عنوان حوادث پیش‌بینی نشده توکل کنیم. چرا خدا کافی است برای دو جهت، چرا ﴿مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾ برای دو جهت یکی اینکه ﴿إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ﴾ یکی اینکه ﴿قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾ او مهندسی عالم را به عهده گرفته برای هر چیزی یک اندازه مشخص قرار داده (یک) نسبت به همه چیز هم قدرت مطلق دارد (دو) خب پس خود ما هم از این دو نظر زیرمجموعه این دو اصلیم یعنی اینکه فرمود: ﴿قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾ برای ما هم یک قدر مشخصی است که او قرار داده اگر فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ﴾ خدای سبحان مقصد خود را بالأخره می‌رسد و می‌رساند ما هم جزء مقاصد او هستیم در مقام سوم یعنی مقام فعل، بنابراین اگر کسی خدا را وکیل مطلق قرار داد چه اینکه باید او را



وکیل مطلق قرار بدهیم، خود ما را او دارد اداره می کند وقتی ما را او دارد اداره می کند ما دیگر نباید نگران باشیم این معنی توکل است که فرمود: ﴿وَتَوَكَّلْ﴾ قسمت ۲۳/فرقان

اما در آیاتی که از آیه ۶۱ شروع شد قرآن کریم برهان عقلی اقامه می کند که از فطریات خود آنها کمک می گیرد حالت های روانی را تبیین می کند که از درون اینها کمک می گیرد می فرماید ما نیازی به استدلال از بیرون نداریم و نیازی به طرح حالت دیگران و قصه دیگران نداریم از خود شما می پرسیم این نظام عمیق را چه کسی آفرید می گوید خدا، اگر خدا اینها را آفرید خدا اینها را می پروراند انسان هم که جزء همین مجموعه است هم مخلوق خداست هم مربوب خدا، هم «کان» تا مه هم «کان» ناقصه انسان و جهان را خدا به عهده دارد آن وقت مربوب دیگری نیستید رب دیگری ندارید باید ربّتان خدا باشد و اینها پاسخی که می دهند پاسخ عاقلانه نیست فرمود: ﴿وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنَ بَعْدِ مَوْتِهَا﴾ اینها بر اساس فطرت خودشان پاسخ مثبت می دهند که ﴿لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾ [۲] بعد از اینکه از آنها این مطلب علمی را اقرار گرفت و ثابت کرد که اینها از نظر عقل نظری عاقل نیستند چه اینکه از نظر عقل عملی عاقل نیستند آیه ۶۵ از راه درون اینها کمک می گیرد می فرماید شما این حالت های درونی را که دارید اگر بیمار بشوید درمانده بشوید در غربت گرفتار بشوید در سفر گرفتار بشوید و دستتان به هیچ کمکی نرسد آیا ناامیدید یا به یک قدرت مطلق تکیه می کنید هرگز انسان ناامید نیست اگر زبرداری غرق شد و انسانی در زیر دریا در عمق اقیانوس در حال غرق شدن است ناامید نیست بلکه قلبش متوجه به قدرتی است که می تواند اقیانوس را مهار کند از حال او هم باخبر است و هم توانمند و این همان خداست.

استفاده از پناه جویی غیر تعلیمی انسان در مشکلات بر اثبات توحید

کسی به انسان یاد نداد انسان چه عبری زبان باشد چه عربی زبان، چه تازی زبان باشد چه فارسی زبان، چه شرقی باشد چه غربی وقتی در عمق اقیانوس در حال غرق شدن است به جایی تکیه می کند آن همان خداست یعنی موجودی که قادر مطلق است و از حال او در عمق اقیانوس هم باخبر است و گرنه این امید، لغو است در دستگاه خلقت که چیز لغوی نیست کسی هم به انسان تعلیم نداد که اگر در اقیانوس در حال غرق شدن هستی بگو «یا الله» اینکه هر انسانی در هر زمان و زمینی دارای این وضع است معلوم می شود در درون هر انسان است نه از بیرون و این همان خداست. گاهی این حالت در موقع مرض هست اگر گفتند فلان شخص غده سرطانی صعب العلاج یا لاعلاج دارد چه شرقی چه غربی، چه مشرک چه ملحد چه موحد ناامید نیست بالأخره به جایی تکیه می کند این همان خداست کسی که قدرتش نامتناهی است و علمش هم نامتناهی و این همان خداست گاهی به صورت مسافرت دریایی مثال می زند گاهی به صورت پدیده های سخت و دردناک مثال می زند آیه ۳۳ و ۳۴ سوره مبارکه «روم» که بعداً خواهیم خواند همین است آیه ۳۳ این است ﴿وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ﴾ مَنبِينِ إِلَيْهِ﴾ ناس چه ملحد چه مشرک چه یهودی چه مسیحی چه مسلمان وقتی بیماری لاعلاج پیدا کردند از همه جا منقطع الرجاء هستند ولی یک تکیه گاه دارند آن همان خداست اگر انسان بدون اینکه تلقین شده باشد بدون اینکه قراردادی باشد بدون اینکه مخصوص یک عصر و مصر باشد همه به یک جا تکیه می کند آن تکیه گاه قادر مطلق علیم مطلق همان خداست.

گواهی قرآن بر اخلاص در پناه جویی هنگام غرق و نشانه توحید داشتن آن در آیه ۳۳ و ۳۴ سوره «روم» سخن از سفر دریایی نیست در جاهای دیگر هم همین طور است [۳] ولی در بخشی از آیات سخن از دریا و سفر دریایی است فرمود: ﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ﴾ «رکب» مستحضرید که متعدی است اما «فی» نشانه استقرار است یعنی اگر وسط دریا رفتند رکوبشان در دریا مستقر شد در ساحل نیستند که دسترسی به نجات داشته باشند کاملاً در کشتی مستقر شدند اگر باد ناملایمی بوزد اینها راه گم کنند یا در معرض خطر باشند ﴿دَعَوْا اللَّهَ﴾ اما با اخلاص ﴿دَعَوْا اللَّهَ﴾ نه اینکه دعای تصنعی داشته باشند واقعاً خدا را می‌خواهند چون از درون دل برخاست نه اینکه برای اینکه ثواب ببرند یک وقت است می‌گویند فلان دعا را بخوانید ثواب می‌برید این دیگر حالت ضجه نیست اگر بگویند پسر شما الآن در اتاق عمل است آدم یک طور دعا می‌خواند یک وقت دعای روزانه می‌خواند برای اینکه ثواب ببرد یک طور دیگر دعا می‌خواند آنجایی که در اتاق عمل عزیز او بستری شده او با ضجه دعا می‌کند این را می‌گویند ﴿دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾ قرآن امضا کرده که اینها واقعاً با توحید خدا را می‌خوانند با اینکه مشرک‌اند برای اینکه این فشار آن غبار شرک را کنار می‌برد این غبار تلقین و تعلیم و سنت‌های جاهلی را کنار می‌برد آن ﴿فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ [۴] که عطیه الهی است آن را آشکار می‌کند از آن وقتی فریاد برمی‌خیزد با اخلاص است اینکه نمی‌تواند حرف بزند دهنش پر از آب است اینکه نمی‌تواند بگوید یا الله این ﴿دَعَوْا﴾ نه یعنی «قالوا» از همان درون که ﴿فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ از آن درون، یا الله با اخلاص و صادقانه برمی‌خیزد و دیگران آگاه نیستند و خود این غریق آگاه است. قسمت ۲۱/عنکبوت

مستحضرید که معنای توسل و توکل و امثال ذلک این نیست که بخشی از کارها را انسان انجام بدهد در بخش دیگر توکل کند بلکه همه این امور را به خدا می‌سپارد و او را وکیل می‌گیرد آن گاه خودش می‌شود نیروی اجرایی وکیل آن گاه آن وکیل او را راهنمایی می‌کند که چطور فکر کند چطور تصمیم بگیرد چطور عمل کند معنایش واگذاری کار به خدا نیست که انسان تعطیل بشود کاری انجام ندهد وقتی توکل کرد خودش می‌شود مأمور اجرایی ذات اقدس الهی حالا خواه به قرب نوافل برسد یا نرسد. نمود حقیقت توکل در تأمین ارزاق در هجرت به حبشه

در مکه وظیفه رسمی مسلمان‌ها که حفظ دین بود با دشواری همراه بود فرمود اگر برای شما حفظ دین دشوار است هجرت کنید یا به حبشه یا به مدینه یا جایی که بتوانید دینتان را حفظ کنید آنها عرض می‌کردند یا رسول الله ما یک سلسله اموالی داریم اگر بخواهیم مهاجرت کنیم اینها مصادره می‌کنند نه اموال منقول ما را اجازه می‌دهند که ببریم نه اموال غیر منقول را از ما می‌خرند ما ناچاریم با دست خالی از مکه حرکت کنیم برویم حبشه یا جای دیگر آن وقت چگونه آنجا خودمان را تأمین کنیم اگر اینها خانه‌ها و محل کار ما را از ما می‌خریدند ما با این پول ممکن بود در آن مکانی که هجرت کردیم وسیله کسب فراهم کنیم یا اگر اجازه می‌دادند که ما اثاث‌کشی کنیم باز هم راهی بود اما نه منقول‌ها را اجازه می‌دهند ما ببریم نه غیر منقول را از ما می‌خرند آیه نازل شد که این همه پرنده‌هایی که در عالم زندگی می‌کنند این جنبنده‌ها این دابه‌ها رازق آنها خداست این همه مرغ‌ها از جایی به جایی حرکت می‌کنند هجرت می‌کنند روزیشان را ذات اقدس الهی در همه

جا عطا می کند ﴿وَكَايِنٍ مِّن دَابَّةٍ لَّا تَحْمِلُ رَزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ﴾ همان خدایی که این پرنده را در آن منقول عنه اداره می کرد در منقول الیه هم اداره می کند ﴿وَكَايِنٍ مِّن دَابَّةٍ لَّا تَحْمِلُ رَزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ﴾ همین آیه، وسیله مهاجرت بسیاری از مهاجران شد برخی به حبشه رفتند برخی به مدینه آمدند برخی به جای دیگر هجرت کردند تا دینشان را حفظ کنند فرمود خدا نیازهای شما را می داند دعاها را می شنود و می داند که شما چه نیاز دارید ﴿عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ [۱۱] است ﴿عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [۱۲] است این دو عنصر محوری را اول که سمیع و علیم است دارد بعد قدرتش هم که مشخص است دارد. قسمت ۱۹/عنکبوت

اتکای به غیر خدا دال بر عدم فهم تکیه گاه واقعی

فرمود تمام مشکل این است که ما آن قید را نمی دانیم کجاست انسان فقیر به طرف کیست؟ محتاج به طرف کیست؟ خیال می کند خودش احتیاج خودش را برطرف می کند یا خیال می کند روابط یا ضوابط حل می کند همه اینها ابرازند که تحت تدبیر یک مدیر کل آند که ﴿رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [۱۳] است ما اگر این جمله آیه را خوب می فهمیدیم که ما به چه کسی محتاجیم آن وقت در برابر غیر او سر فرود نمی آوریم نه به خود اتکا داشتیم نه می گفتیم به خودمان معتمدیم نه می گفتیم به مردم معتمدیم خودمان و مردم، ابزار الهی هستیم می گفتیم به الله معتقدیم خود ما را الله اداره می کند، مردم را الله اداره می کند، رابطه ما و مردم را الله اداره می کند موحداً زندگی می کردیم این جمله را شما ملاحظه بفرمایید در غیر آن «زیارت ناحیه» از غیر وجود مبارک حضرت حجت (سلام الله علیه) نقل شده است که «تَبْكِي بَدَلَ الدَّمْعِ دَمًا» یا فقط از آنجا به علما رسیده است. تعبیر دیگری که قرآن کریم دارد این است که ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾ [۱۴] ما معمایی داریم گره خورده است نمی دانیم این گره اش از کجا باز می شود قرآن آمده بگوید این چیزی که برای شما روشن است و به دنبال گره آن می گردید من برای شما گره گشایی می کنم شما که فقیر هستید فقرتان که مشخص است اما نمی دانید به چه کسی باید تکیه کنید اگر سخن از بت و بت کده باشد از آنها کاری ساخته نیست اگر سخن از زید و عمرو باشد از آنها کاری ساخته نیست.

عدم تشخیص تکیه گاه واقعی، علت شرک رقیق در انسان های باایمان

اینکه فرمود: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ [۱۵] همین است بسیاری از مردم فقرشان را می دانند مشهود است اما خیال می کنند با فلان مسئله حل می شود اینکه می بینید روزانه تغییر مسیر می دهند، تغییر خط می دهند، تغییر جهت می دهند برای آن است که خیال می کنند اگر قدرت به دست زید رسید زید مشکل را حل می کند، اگر قدرت به دست عمرو باشد عمرو مشکل را حل می کند اکثر اهل ایمان گرفتار این شرک رقیق اند ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ همه را او دارد تدبیر می کند وقتی همه را او دارد تدبیر می کند بنابراین ما به همه احترام می کنیم چون بندگان خدا هستند و از هیچ کس کار نمی خواهیم چون همه اینها نیازمند الهی اند و به خدای خود مرتبطیم و خدای سبحان «مَقَلَّبَ الْقُلُوبَ» [۱۶] «است دل های آنها را گرایش می دهد مشکل ما هم حل می شود ما هم مشکل دیگران را حل می کنیم.»

شبهت آیه دال بر مسافر بودن انسان با آیه فقر و برتری آن

آیه دیگری که خدای سبحان برابر آن آیه فقط آن قید را دارد می‌فهماند نه خبر را؛ منتها آن آیه با جلال و شکوه‌تر است مثل این آیه نیست لذا عنوان آن آیه و مخاطب آن آیه هم فرق می‌کند این است که فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾ چرا آن آیه با جلال و شکوه‌تر از این آیه است برای اینکه فقر هر کسی معلوم است یعنی همه ما می‌دانیم نیازمندیم اما همه ما نمی‌دانیم مهاجر و مسافریم عده‌ای خیال می‌کنند با مُردن می‌پوسند و مرگ، آخر خط است ﴿إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا﴾ [۱۷] همه مردم این‌طور نیستند که خودشان را مهاجر و مسافر بدانند؛ منتها مقصد را ندانند. آن‌که می‌فهمد که مهاجر است مرگ از پوست به در آمدن است نه پوسیدن و انسان مهاجر است، مسافر است منتها مقصد را نمی‌داند و به تعبیر حافظ:

کس ندانست که منزلگه معشوق کجاست \*\*\* این قدر هست که بانگ جرسی می‌آید [۱۸]

همین است می‌گوید ما بالأخره نمی‌دانیم کجا داریم می‌رویم ولی صدای زنگ گردن شترهای قافله به گوش ما می‌رسد که اینها دارند می‌روند و قافله‌اند مرگ، پوسیدن نیست مقصدی دارند اما فقط چاله‌ای را ما می‌بینیم برزخ چه خبر است، آنجا چه کار می‌کنند، به چه کسی مراجعه می‌کنند، اعمال و عقاید چه می‌شود، ما نه رفتیم نه آنها که رفتند به ما خبر دادند اولیای الهی حسابشان جداست و گرنه

کس ندانست که منزلگه معشوق کجاست \*\*\* این قدر هست که بانگ جرسی می‌آید

جَرَس یعنی زنگ، خب بالأخره اینها عده‌ای هستند که پذیرفتند، باور کردند انسان مسافر است دارد می‌رود اما کجا می‌رود برای اینها روشن نیست. قسمت ۱۰/فاطر

سرّ تعبیر به «انسان» در مخاطب نمودن او به مقصد بودن لقاءالله

این آیه می‌فرماید آنها که خیال می‌کنند مرگ، آخر خط است و انسان که می‌میرد می‌پوسد اینها خارج از بحث‌اند؛ لذا تعبیر به ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ﴾ ندارد اما شما که انسانید و باور کردید و فهمیدید که مسافرید باید بدانید مقصدتان و مقصودتان لقاءالله است ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ﴾ نه ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ﴾؛ ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ﴾ لذا با الف و لام ذکر نکرده که خود این مسافر بودن و مهاجر بودن هم نیمه‌فایده‌ای برای آنها دارند بدان مسافری، نه تنها از بین نمی‌روید بلکه مسافرید و مقصدتان و مقصودتان هم لقاءالله است.

عدم فاصله بین متحرک و مقصد با مرگ

مرگ هم به معنای تخلّل عدم بین متحرک و مقصد نیست که انسان می‌میرد معدوم بشود بعد دوباره در معاد زنده بشود این‌طور نیست بدن این‌چنین است ولی انسان از دنیا وارد برزخ، وارد صحنه قیامت، وارد بهشت تا لقاءالله بار می‌یابد این‌طور نیست که این وسط‌ها بیفتد در گودال عدم، نابود بشود بعد سر از جای دیگر در بیاورد مرگ به معنای فاصله شدن عدم بین متحرک و مقصد نیست هیچ عدمی در کار نیست ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾ هیچ نابودی در وسط نیست.

ضرورت تهیه زاد و توشه برای رسیدن به مقصد و چگونگی تعامل با مقصود

این آیه می‌گوید شما که مسافر هستید اما بدانید مستقیماً به لقای الهی بار می‌یابید و آنجا که دارای اسمای حسناست پس بارهایتان را ببندید با دست خالی نروید. شما یک مقدار بار می‌خواهید تا شما را به مقصد برساند یک سلسله کارهایی می‌خواهید که وقتی به مقصد رسیدید با مقصود در مقصد چگونه رفتار کنید این بارها به عرضتان رسید که انسان، زاد و توشه که می‌خواهد برای اینکه به مقصد و منزل برسد این ﴿تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾ [۱۹] این عبادات، این اعمال، اینها برای آن است که ما را به مقصد برساند اما وقتی به مقصد رسیدیم با مقصود چه کار بکنیم با او چگونه برخورد کنیم او به ما چه می‌دهد آن دیگر با این اعمال عبادی حل نمی‌شود آن با اعتقادات حل می‌شود، آن با شهود حل می‌شود، آن با معارف حل می‌شود مثل اینکه اگر کسی خواست به زیارت ثامن الحجج (سلام الله علیه) مشرف بشود خب این یک کامیون غذا نمی‌خواهد این یک کارتن غذا برایش کافی است تا آنجا برود همین کارتن کافی است اما آنجا که رفت از حضرت چه چیزی بخواهد، با حضرت چگونه مذاکره کند، چگونه مناجات کند، چگونه درد دل کند، چگونه عرض حاجت کند آن با این کارتن غذا حل نمی‌شود این اگر یک کامیون غذا ببرد وقتی که مشهد رفت باید اینها را بین نیازمندان توزیع کند ثواب می‌برد، برکاتی دارد. اعمال و عبادات فراوان باعث می‌شود عُرف مبنیه بیشتر به آدم بدهند، بوستان‌ها بدهند، جنّات فراوان بدهند اینها هست اما ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ﴾ [۲۰].

لقاءالله اوج سفر انسان و تأمین آن با اعتقادات و معارف اینک تأمین شد ﴿عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾ [۲۱] نصیب او نمی‌شود برای اینکه آنجا که بود به این فکر نبود که معارفی، لقاءالله‌ای، اسمای حسنا، اینها را درک کند این فقط مشغول عبادات بود این تا بهشت می‌رود به دیگران اگر ده غرفه بدهند به او صد غرفه می‌دهند برای اینکه اعمال و عبادات بیشتری داشت، اگر به دیگران دو جنت یا سه جنت بدهند ﴿وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ﴾ [۲۲] به او جنّات بیشتری می‌دهند اما ﴿عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾ برود یا ببرند نیست برای اینکه این تمام کوشش را برای تحصیل ره توشه کرده برای زاد و راه فراهم کرده به درد راه خورد که به مقصد برسد اما وقتی به مقصد رسید با مقصود چگونه باید برخورد کند اینجا هیچ کاری نکرده این کریمه هم می‌فرماید شما کادح هستید که خودتان می‌دانید ولی کدح شما به لقاءالله است.

«کدح» در آیه دال بر مشقت‌آمیز بودن سیر انسان کدح هم مستحضرید که آن سفر با مشقت است چون «حُفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ [۲۳]» رنج‌ها و سختی‌ها دور این بهشت را گرفته بالأخره هر جا که گُل هست خاری هم هست این خار برای آن است که حافظ آن گُل باشد اگر کسی گل می‌خواهد باید آن رنج خار را هم تحمل کند.

تبیین دو پیام در آیه سفر و فقر ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ﴾ یعنی کادح را که می‌دانی، مسافر که هستی اما مقصدت لقاءالله است جای دیگر معطل نیستی جای دیگر هم نمی‌روی، نمی‌خواهد بروی به بهشت، بهشت برای شما یک منزل است نه یک مقصد و مقصود، مقصد جای دیگر است مقصود جای دیگر است آن آیه هم گرچه دو نکته دارد: یکی کادح بودن، یکی الی الله بودن؛ اما کسانی که مؤمن‌اند کادح بودن را درک می‌کنند «الی الله» بودن برای آنها پیام‌آور است اینجا هم فقیر بودن برای همه مشخص است اما به طرف چه کسی فقیریم، به چه کسی نیازمندیم، چه کسی

مشکل ما را حل می‌کند باید با غنیّ بالذات حل کنیم فقر برای ما ذاتی است و قابل زوال نیست، غنا برای ما عرضی است ذات اقدس الهی غنای ذاتی دارد فقر عرضی هم ندارد مشکل ما را هم حل می‌کند پس او هم غنی است هم حمید است.

عدم تشخیص مقصد در سفر و پناهگاه در فقر، مشکل اصلی انسان

تمام مشکل ما این است که ما نمی‌دانیم به چه کسی باید مراجعه کنیم ما غالباً می‌گوییم خدا هست ولی، خدا هست اما، این «اما» و «ولی» می‌شود ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ این است که آن بزرگواران می‌گویند ما اگر به جای اشک، خون جاری بکنیم جا دارد برای اینکه عمری را بیراهه رفتیم خیال کردیم از زید کاری ساخته است از او تعریف کردیم، خیال کردیم چیزی که عمر و به ما نداد کار دست او بود از او گلایه داریم این قبول و نکول، این مدح و قدح، این مدح و هجو، اینها برای همان است که ما نمی‌دانیم به چه کسی تکیه کنیم.

پرسش: مراتب بالای علم مانند حق‌الیقین آیا ملحق..

پاسخ: حق‌الیقین از ناحیه علم حصولی و تصور و تصدیق نیست آنها از ناحیه عمل پیدا می‌شود مرحله حق‌الیقین و عین‌الیقین غیر از علم‌الیقین است مراحل علم‌الیقین برای علم تصویری است که مسئول اندیشه است اما حق‌الیقین و عین‌الیقین کارِ عقل نظری نیست کارِ عقل عملی است یعنی آن عقلی که «عَبْدٌ بِرَحْمَنِ وَ اِكْتَسَبَ بِرَحْمَتِ الْجَنَانِ» این عقلی که راه افتاده است، تخلیه کرد، تخلیه کرد، تجلیه کرد این عقل عملی، شهود دارد نه آن مسئول اندیشه که با تصور و تصدیق و قضایا و قیاس کار دارد او با علوم حصولی و مفهوم کار دارد این از راه عمل پیدا می‌شود.

کارساز نبودن علم فاقد اعتقاد در جهاد اکبر

بنابراین همان طوری که چشم و گوش ممکن است سالم باشد انسان مار و عقرب را ببیند ولی دست و پا فلج است نمی‌تواند فرار کند گاهی مثل فرعون و امثال فرعون براهین الهی بر آنها ثابت می‌شود آنها صد درصد می‌فهمند که حق با موسای کلیم است وجود مبارک موسای کلیم فرمود فرعون! برای تو مسلم شد صد درصد شد که حق با من است ﴿لَقَدْ عَلِمْتَمَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [۲۷] این علم برای آن عقل نظری است عقل نظری مثل چشم و گوش، کاملاً جدای از عقل عملی است اینکه می‌گوییم کاملاً و صد درصد برای اینکه مسئله جا بیفتد و گرنه اینها کاملاً به هم ارتباط دارند، نزدیک‌اند، تحت رهبری نفس کلی دارند عمل می‌کنند مثل اینکه چشم و گوش از دست و پا کاملاً جداست در حالی که اینها تحت رهبری یک نفس دارند اداره می‌شوند. اگر کسی مار و عقرب را دید حالا خیلی قوی هم بود با دوربین تمام خصوصیات این را دید که این دارد می‌آید اما وقتی دست و پایش فلج است این فرار نمی‌کند همان جا می‌ماند و مسموم می‌شود. اینکه ما می‌بینیم یک عدّه عالم بی‌عمل‌اند برای اینکه مسئول علم که آیه را خوب می‌فهمد، حدیث را خوب می‌فهمد، حکم را خوب می‌فهمد عقل نظری است این کار اندیشه است کار جزم است قیاس و تصوّر و تصدیق و برهان برای آن است اما عقل عملی که «عَبْدٌ بِرَحْمَنِ وَ اِكْتَسَبَ بِرَحْمَتِ الْجَنَانِ» [۲۸] «اگر این - معاذ الله - در جهاد اکبر شکست خورده به اسارت نفس مسوّله یا اماره در آمده این فلج است صد درصد این آیه را می‌خواند که ربا حرام

است سخنرانی هم می‌کند مقاله هم می‌نویسد رشوه حرام است، نگاه به نامحرم حرام است اما موقع عمل، دستش می‌لرزد نباید به او اعتراض کرد تو که عالمی چرا این کار را کردی مگر علم، عمل می‌کند آنکه عمل می‌کند یعنی عقل عملی که «عُبد به الرحمن و اکتسب به الجنان» در جهاد درونی شکست خورده است و شیطان آن را به بند کشیده و اسیر کرده این همان بیان نورانی حضرت امیر است که فرمود: «كَمْ مِنْ عَقْلِ أُسِيرَ تَحْتَ هَوَى أَمِيرٍ [۲۹]» اراده چیز دیگر است عزم چیز دیگر است اراده، عزم، نیت، اخلاص کاملاً مرزش از جزم جداست مثل اینکه دست و پا کاملاً از چشم و گوش جداست.

ضرورت تقویت عقل عملی به وسیله تقوا

تمام تلاش و کوشش ما این باشد که اراده را باز کنیم گرچه نیت جزء اعمال درونی است اما مستحضرید که نیت را در برابر عمل قرار می‌دهند در روایات دارد که «لا عمل الا بالنیة [۳۰]» یک سواد متوسط برای یک شهر کافی است اما با یک تقوای صد درصد. مردم وقتی طهارت تقوا، بوی تقوا، عطر تقوا را از یک امام جمعه، امام جماعت، از یک واعظ، از یک مدرس استشمام کنند شیفته او هستند هر کس بخواهد شهری را اداره کند لازم نیست حالا علامه طباطبایی بشود بر فرض حالا اگر کسی علامه طباطبایی شد این فقط باید در حوزه بنشیند و کتاب بنویسد این دیگر به درد مردم نمی‌خورد یک سواد متوسط و یک تقوای صد درصد شهری را، کشوری را اداره می‌کند مگر ممکن است به مردم بگویند آقا شما از این گل استفاده کنید، از عطر استفاده کنید؟! خود عطر، جاذبه‌ای دارد که تمام شامه‌ها را جذب می‌کند بالأخره اگر ما در حد گیاهان هم بخواهیم زندگی کنیم یا باید عود باشید یا عبیر و اگر در حد حیوانات است یا باید مُشک باشیم یا عنبر؛ بالأخره آدم باید بویی، خاصیتی داشته باشد بعضی از چوب‌ها هستند که فقط به درد هیزم شدن می‌خورند اما می‌بینید بعضی از چوب‌ها هستند که می‌شود عود، این عود، چوبی بیش نیست اما فضایی را معطر می‌کند عبیر هم فضایی را معطر می‌کند آن نافع آهو هم بالأخره گوشه‌ای از بدن آهوست آن عنبر هم گوشه‌ای از بدن ماهی است بالأخره انسان اگر در حد حیات حیوانی هم زندگی بکند باید فضا را معطر کند اگر در حد گیاهی هم زندگی بکند باید فضا را معطر کند تقوا واقعاً معطر است، عدل واقعاً معطر است، ادب واقعاً معطر است، این با عقل عملی حل می‌شود این که شده آقای بهجت، آن که شده آقای خوانساری، آن که شده آقای قاضی، مردم شیفته آن طهارت و طیب‌اند که ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ﴾ [۳۱] مگر مردم فقیر الی الله نیستند، مگر مردم کادح الی الله نیستند وقتی می‌بینند این راه معطر است برای اینکه ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ﴾ یک عده با کلم طیب دارند می‌روند خب اینها هم به دنبال آنها می‌روند اگر فهمیدند فقیر الی الله‌اند به طرف الله می‌روند خب کدام راه می‌روند، کدام جاده می‌روند آن جاده‌ای که کلم طیب می‌رود اگر کادح الی الله هستند کدام جاده می‌روند آن جاده‌ای که کلم طیب می‌رود آن تقوا، آن عدل، کلم طیبی است که به سرعت، انسان را به لقای الهی می‌رساند و راحت می‌کند که «رَزَقْنَا اللَّهُ وِإِيَّاكُمْ ان شاء الله». قسمت ۱۰/فاطر



## نتیجه گیری

با مطالعه چند مقاله اخیر که با هدف آشنائی با فرایند شناختی انسان و تصمیم گیری توسط وی نگارش شد اجمالاً نکات زیر قابل توجه است .

تصمیم گیری انسان فرایندی است که از ورود اطلاعات حسی و تجربی آغاز میگردد و پس از گذر از مراحل تصور ، تصدیق، تخیل، تفکر، توهم، و تعقل، به مراحل ایمان ، عقیده ، باور و اراده و عزم و جزم می انجامد .

هر گاه این فرایند بطور کامل صورت گیرد و طی مراحل موجود با تکیه بر ارزشهای حقیقی رخ دهد، تصمیم گیری صحیح و سالم انجام میگردد.

اما هرگاه از هر مرحله از این فرایند راه میانبری اتخاذ شود و از هر یک از وهله های تصور، تصدیق، تخیل، توهم و... ناگهان به سوی یک تصمیم گیری زود رس برویم به تصمیم غلط و نادرست دست می یابیم که نهایتاً منجر به گمراهی و خطا و گناه و...می انجامد .

لذا انسان در همه این مراحل بایستی کمال توجه و مذاقه را بنماید . تا فریب شیطان و وساوس جن و انس و هوی و امیال را نخورد و در راه صراط مستقیم رفتار و عمل نماید تا به هدف حقیقی خود برسد .